Bodleian Libraries
UNIVERSITY OF OXFORD

This book is part of the collection held by the Bodleian Libraries and scanned by Google, Inc. for the Google Books Library Project.

For more information see:

http://www.bodleian.ox.ac.uk/dbooks

This work is licensed under a Creative Commons Attribution-NonCommercial-ShareAlike 2.0 UK: England & Wales (CC BY-NC-SA 2.0) licence.

بدرنویسی عامل معزول بکچہری والا بہ فرستد کہ از محاسبہ فراغ ذمہ حاصل نماید
آئین پانزدہم آنکہ نسخہ دیوانی را مطابق قاعدہ معہودہ فصل فصل مرتب بمہر
معتمدان و تصدیق خود بدفترخانہ والا ارسال میداشتہ باشد المنۃ للہ علی الاتمام

تمت

الحمد للہ والمنۃ کہ این کتاب نافع خاص و
عام مفید نامہ نام در مطبع منشی نولکشور
واقع کانپور بماہ مئی ۱۸۸۶ عیسوی
رونق طبع یافت
فقط

INDIAN INSTITUTE
OXFORD

رعایا است بامناء و عمال و چودهریان و قانگویان تاکید بلیغ نموده مجلکات بگیرد که زیادتی بلبه و اخذ ابواب
ممنوعه معفوه درگاه خلائق پناه گیر بعمل نیاید و خود همیشه خبر یاب باشد و اگر احدی بران اقدام نماید و از امتناع
تهدید باز نیاید حقیقت بحضور بنویسد تا از خدمت معزول شود و بجای دیگری منصوب گردد آئین یازدهم
آنکه برای تحقیق برآمد خام اصلی برآمد نویسی که از حضور باین منصوب شده باشد رجوع نماید
و چون آئین تحقیق برآمد خام اینست که برآمد نویس هنگام ترجمه کاغذ هندسی بفارسی تحقیق با چه
و بهری مال و اخراجات و رسومات اسامی وارد رسیده همه جهت از خانه محسوب ساخته مابقی بصرف
امین و عامل و زمیندار ان وغیره نام بنام بنویسد و تا ممکن باشد کاغذ خام تمام دهات پرگنه فراهم
آورده ترجمه نماید اگر بسبب عدم وجود پٹواری یا وجهی دیگر کاغذ مواضع متعدد بدست نیاید آنزمان
خود از روی برآمد دهات کلیه سراسری کرده داخل طومار کند دیوان را میباید که بعد تیار شدن طومار بسنجد
اگر موافق دستور بقلم آمده باشد و جه تصرف عاملان موافق ضابطه و تصرف چودهریان و قانونگوی
مقدم و پٹواری انچه از رسوم مقرری گرفته باشد بمعرض باز خواست دارد آئین دوازدهم از انجماعه
امناء و کروریان و فوطه داران هر کس براستی و درستی و دو لتخواهی بتقدیم خدمت قیام نماید
و موافق دستوریکه بقلم آمد اقدام ورزیده مراسم نیکو خدمتی بجا آرد او را استمال ساخته بنویسد
که در خور کفایت اندیشی و دیانتداری به نتیجه بهره مند خواهد شد و اگر خلاف آن عمل نماید حقیقت او را
بحضور برنگارد که از خدمت معزول و از نوکری برطرف شده سزای کردار ناهنجار در کنار خویش بیند
تا دیگران عبرت پذیرند آئین سیزدهم آنکه گرد آوری سررشته کاغذ بتاکید تمام بوقت و هنگام
نماید و در محلی خود افاضت داشته باشد روزنامچه تحصیل مال و سائر نرخنامه روز بروز از پرگنات دیگر
روزنامچه تحصیل و موجودات خزانه پانزده روز در سطح تحویل فوطه داران و جمع و اصل باقی ماه بماه و
طومار جمع و محل و جمع و خرچ و جمعبندی تحویل فوطه دار و بفصل کاغذ خرچ از رعایا بقید مفصل در آمده و آن را ملاحظه
نموده انچه زوائد از حساب متصرف شده باشد بمعرض باز خواست آورده بدفتر خانه والا ارسال دارند
و کاغذ خریف تا ربیع و کاغذ ربیع تا خریف موقوف نگذارند آئین چهاردهم امین و عامل و فوطه دار
که از خدمت معزول شود کاغذ آنها بتاکید تمام گرفته بر حساب زوائد الابواب ممنوعه باقی از روی
بدر نویسی که موافق قاعده دیوانی بمعرض باز خواست آورده کاغذ را بسر رشته وصول ابواب

تمام جمع را از روی جزرسی بمقتضای کفایت و خیرخواهی سرکار و رفاهیت رعایا مشخص نموده دول و جمع را
بلا اهمال بدفتر والا ارسال مینموده باشند آئین چهارم آنکه بعد تشخیص تمام جمع که مقرر میشده باشد در نیاب
بکروریان قدغن کنند که تحصیل محصول هر فصل بر محال شروع نموده باز خواست آن مطابق بعمل آرند
و خود هفته بهفته خبر گرفته تاکید نماید که بذمه احدی از قسط معین چیزی باقی نگذارند و اگر احیاناً از قسط
اول قلیلی موقوف داشته باشند بتاکید اکید در قسط دوم بقید وصول آرند و در قسط سوم در مال تمام بیباقی نمایند
آئین پنجم آنکه باقی سنوات را اقساط مناسب بقدر طاقت و حالت رعایا قرار داده بکروریان تاکید
بلیغ نمایند که موافق وعده تحصیل در آرند خود از سرانجام وصول آن خبر یاب باشند که از غفلت و مسامحه عمال
در تعویق نیفتد آئین ششم آنکه هرگاه که خود برای دریافت کیفیت پرگنات برآید در هر دهی که وارد شود بصورت
مزروعات و ربع آن و استطاعت و قدر جمع بنظر در آورد و اگر در تفریق جمع بر هر واحد حساب بعمل آمده باشد
مزارع را استمال ساخته بحق رساند و گنجایش از تحت مبلغان برآورد و سال حال و تفرق موجودات از روی
جزرسی پرداخته مفصل بنویسند تا حقیقت کاردانی امنا و حسن پرداخت آن وزارت پناه ظاهر شود
آئین هفتم آنکه نانکار و انعام موافق معمول عمل سرکار خالصه شریفه بحال و آنچه از عاملان سرکار عالی متعالی
افزوده باشند وارسیده که آنجماعه از ابتدای تنخواه جاگیر تا حال چه قدر باقی نگاشته و چه مقدار بصیغه گمی آفت
مجرا گرفته نظر برین مراتب گذشته باز یافت نماید و آینده موقوف که هرگاه آنها پرگنات را بحالت اصلی
ظهور خواهند داد حقیقت بعرض والا خواهد رسید در خورد و تنخواهی بهر امر رعایت خواهد شد آئین هشتم
آنکه در فوطه خانه مقرر نماید که فوطه داران روپیه سکه مبارک عالمگیری بگیرند و بر تقدیر عدم وجود این جنس
روپیه شاهجهانی و چلینی آنکه رائج بازار نباشد هرگز داخل فوطه خانه نکنند و اگر بدانند که از بازار گردانیدن
جنس ناقص در تحصیل تفویق می افتد وجه بالائی موافق حق و حساب از رعیت گرفته تبدیل آن را زود
بعمل آرند آئین نهم آنکه خدانخواسته اگر آفت سماوی و یا ارضی در محلی رو نماید و عمال تاکید بلیغ کنند که موجودات
مزروعات را قرار واقعی کمال احتیاط و نگاهبانی نماید و مزارع وار رسیده جمیع از روی
جزرسی موافق بیت بود مشخص سازند آفت سررشته که تفریق آن باعتبار چودهری و قانونگوی و پیوارے
باشد هرگز در عمل نیارند تا ریزه رعیت بحق رسد و از آسیب و نقصان امن ماند و متغلبان تغلب
نتوانند کرد آئین دهم در باب عدم طلبه و رفع اخراجات زائد المال و ابواب ممنوعه که باعث تفرقه حال

بتوجه گرامی مرفه الحال بوده شکر مهربانیهای سامی سطب اللسان و عذب البیان خواهد بود زیاده این بمبالغه
نپرداخت و اقبال روز به نصیب کناد **عرضی در باب حق زمینداری** خداوند نعمت سلامت از
عهد سلاطین پیشین زمینداری موضع شکرپور بنام بزرگانم مقرر است و این عبودیت التیام نیز بارث آبا و
اجداد خود قابض مانده در عملداری فلانی بموقف اهلکاران سینه زوری بر حق بنده ناحق مسلط شد
هر چند فدویت نهاد در سرکار صاحب ممدوح استغاثه نمود لیکن بسبب ناهمساعدت بخت بحق خود نرسیده درین
زمان بجهت اقتران آوازه غریبپروری جناب آویزه گوش جهانیانست امیدوار فضل و کرم که بعد دریافت
احوال و ثبوت حقیت حق بحقدار رسانند آفتاب دولت و اقبال لایزال باد **عرضی در استدعای وجه معاش**
احوال فدوی قدیم و غلام صمیم بر حضور پرنور نیکو روشنست که محض بعنایات خاوندی بکامی و ناکامی
رسیده از چندی بشومی طالع نحوی در حالت بیکاری و بیماری گرفته آمده که دشمن بدیدن آن می لرزد
و دوست میگرید نه در خانه نان و نه برای سفر تاب و توان و در نیغرضه کسی احوال بیکسی بعرض خداوند نعمت
نمیرساند والا در سرکاری که هزاران بیکسان و محتاجان پرورش می یابند پرورش غلام عقیدت التیام
چه دشوار بود حالا بهر صورت بجز آنخداوند کسی بنظر نمی آید که نظر بر بیکسی نموده ذره پروری نماید **عرضی در**
مقدمه دیگر بعز عرض میرساند نمکپروردهٔ قدیم را در حالت پر ملالت غیر از خداوند نعمت بنظر نمی آید
که دستگیری بنده از پا در افتاده نماید لهذا امیدوار پرورش و پرداخت آفتاب دولت و اقبال از مطلع
و اجلال تابنده باد برب العباد **خاتمهٔ کتاب بر دستور العمل دیوانیان مشتمل بر پانزده آئین**
آئین اول عاملان و چودهریان و تعلقداران در خلوت راه عدل و مقرر کنند که سر دیوان حاضر
نشده باشند و زمرهٔ رعایا و غربا که برای عرض حال بیایند آنها را در خلا و ملا راه داده بخود آشنا سازد
تا در اظهار حاجت محتاج بتوسط غیری نباشند **آئین دوم** بعاملان قدغن نماید که هر سال دو بدو
مزارع و ارتبعداد قلبه و کشت رقبه دارند اگر رعایا بحال باشد اهتمام کنند که هر یک بقدر استطاعت
در ازدیاد تخم ریزی کوشند و نسبت سال گذشته افزونی مزروعات بعمل آرند و از جنس ادنی به جنس اعلی
میل نموده تا توانند زمین لائق زراعت افتاده نگذارند و اگر احدی در فراهم آوردن کشاورزان از اطراف
و جوانب سعی مشکور و استمالت و دلاسای موفور بجا آرد در باب وی حسب استعداد رعایت لازم شناسند
آئین سوم بامنای پرگنات تاکید نماید که هر سال بموجودات مزروعات دو بدو سامیوار رسیده

یکتادلی یعنی مفاوضهٔ بهجت طراز متضمن نونگاهداشت و طلب پیادهای این ضلع وصول بهجت شمول
آورد و چون مخبر نوید خیریت و جمعیت های سامی بود و ذخائر اندوز نشاط بهجت گردید صورت اینست که مردم نوکری
این ضلع بسبب افواه سکهان شقاوت نشان جابجا نوکر شده اند هر چند که تلاش نموده از مردم سپاهی
جرار که اعتبار را شاید بهم نرسید و اکثری از قوم ارذال که پیشهٔ سپاهگری اختیار کرده و بجمعی خود از انها
معلوم بالفعل سید حسن که از سادات بارهه است با مردم همراهی یکجدی که هر واحد سپاهی جانفشان
و در معرکهٔ رستخیز انست بذریعهٔ نیازنامه مستفید خدمت سرا بهجت میشود نظر بر نجابت و شجاعت امیدوار
عزت و امتیاز اند انشاء الله تعالی در تقدیم لوازم خدمت جانفشانی رسوخ واردات منقوش خاطر ارکان
حضور خواهند ساخت زیاده چه تصدیع دهد در جواب مفاوضهٔ یکی از آشنایان خرد مرتبهٔ نورچشم بهتر از
جانمن سلامت خط مرسله رسید و حقیقت آویزش نمودن فلان با پیادهای برادری قاسم بیگ با هم مفصل
دریافت گردید فردحساب برآورد و بر طرفی موی الیه بلفوف میرسد تنخواه آنها داده مشار الیهم را از مکان
سکونت بدر سازند که بودن اینچنین شورپشتان کمظرف بهمسایگی سوران خیلی نامناسب و بالفعل دو هزار روپیه
حسب التر قیم آنعزیز از جان جهت پیادههای نونگهداشت فرستاده شد بموجب رسید بهریک برساند و تتمه نیز بخلاصه
آمدنی باقی زیشگی که در وصول آن هیچ عرصه نیست میرسد اهلبیت این مردم خوب واضح گردید از چندین مردم
خود غرض دیگر توقع معلوم یک قهوه دان کلان از نقره و یک پیالهٔ چینی از تحویل فلانی و یا از هر جا که باشد
رود تر بدست شتر سوار باید فرستاد و بهنگی انبه بتعداد چهار صد دانه رسید خاطر را مسرور گردانید و بقیه
را حلاوت شکر بخشید خانه آباد و عمر مستزاد و مرمت برج از طرفی که افتاده است باید نمود رقعهٔ بسفارش
دوستی ملاذ الاحباب کریم الاخلاق سلامت هر چند بعالم صورت از صحبت وافر المسرت بحرمانی موصولست اما در معنی
باقتضای موالفت روحانی ساعتی هر رشتهٔ حفظ الغیب از دست نداده همیشه بخیریت و جمعیتهای صوری و معنوی
آن مظهر حسنات بدرگاه واهب العطیات دست بدعاست و سبحانه تعالی و تقدس حسب مدعای دوستان
بیریو رنگ مدام کامیاب مقاصد اعلی ساخته بتوفیق یادآوری مهجوران موفق فرماباد و ملاذا و معاذا احوال
بازاری و نگار را ارباب دانش و بینش از بس وضوح محتاج تبرقیم و تسطیر نیست عزیز القدر محمد یار که از برادران قمرنی
از مدتی بیکار و بیولا بسفارش نیازمند مستفید خدمت شریف میشود از انجا که آشنا پروری و بجا نوازی سجیهٔ رضیه
آن عالی تبار است معهذا سفارش مخلص بیریا و ذریعهٔ پرداخت او بوده باشد احتمال قویست که بامری شریف مامور شده

گردید سجدات شکر و سپاس بجناب واهب العطیات بجا آورده المنة لله که نقش مراد خیر خواهان صمیم بهمگی
دل میخواست درست نشست و شاهد مراد خیر اندیشان قدیم از حلیاب خفا بعرصه شهود جلوه نما گشت
او سبحانه و تعالی بر طبق تمنای دوستان پیر یا ترقی روز به نصیب فزاید امید نویست که در عرصه قریب
بکامیابی مطالب مرجوعه بدستوری ارکان حضور رونق افزای پرگنات شوند شرافت پناه شیخ محمد
که از دوستان جانی دوستدار است بذریعه دو کلمه شوق مستفید خدمت شریف خواهد بود چون
خیلی آدم بکار است و بهر فن هوشیار و بسے دیانت دار بهر کاریکه مامور خواهد شد لوازم دولتخواهی
بتقدیم خواهد رسانید چندان در باره رفاه حالش مراتب الطاف دلی مبذول خواهند فرمود که مرفه الحال
بوده شاکر عنایت گردد هر آئینه اینمعنی باعث ناموری سامی در وطن است و آینده توقع که بترقیم رقائم
محبت ضمائم سرور افزای خاطر خلت مآثر میشده باشد که در عالم اخلاص رسیدن مکتوبات
نصف الملاقات است زیاده چه بر طراز ایضا ایضا ایصاحب مشفق مهربان که مفرمای نیازمندان سلامت
بجنب تبلیغ مراتب نیازمندی و تمنای دریافت سامی مواصلت مکشوف خاطر تو دو تخمیر میگرداند سابق و مقدمه
سعی و توجه بحصول پروانه بندگان عالی درباره واگذاشت غلبه مشیخت مآب شیخ عبد الوهاب مصدع
اوقات گرامی شده بود در نیولا از نوشته موی الیه معلوم شد که تا حالت تحریر از نامساعدی طالع و
نحوست ایام خود با وصف استحقاق بندگی حقوق وطن داری سرگردان بادیه افلاس است
از انجا که ذات ستوده صفات چشمه کرم و احسانست قطع نظر ازین که نیاز نامه ذریعه پرداشت
او شده باشد حالات بی سر و سامانی کثرت احتیاج و ابستگانش مقتضی آنست که بهر صورت پروانه
واگذاشت مزین بمهر خاص بندگان عالی و یکدو نوشت اعزه حضور که بعامل آنجا موثر باشد حتی الوسع
زود رخصت فرمایند که در صورت دیر رسی بسبب طغیانی بارش باران رحمت الهی تمامی غله که بجنابت
بعضی ارکان کچهری بتفرقی شده ضائع و خراب خواهد شد اگرچه درینمقدمه مبالغه و ابرام تکلف تام است
زیرا که در انجاح مطالب شرفا و نجبا آن مشفق را یگانه آفاق میدارند و فی الواقع کارکشائی مردم غربا
و منفذ احوال هر یگانه بودن سجیه رضیه آن کرمفرمای ذاتیست اینمرتبه بانصرام مطالب مرجوعه
موی الیه پرداختن مخلص صمیم را مرهون منت احسان نمودنست زیاده چه ابرام نماید رقعه ریاض امانی
و آمال حدیقه بهجت الامال مشفقی محمد خان بر شحات سحاب فیض ایزد ذو الجلال سرسبز و ریان باد گلدسته

در محنت مهاجرت حالتیکه بر دل پژمرده گذشته و ملالتی که بر خاطر افسرده رو داده کجا شرح دهد تا که از چمن
اتصال آن نونهال بوستان خوبی و گلبن گلستان مطلوبی مهجور و مهجور است بلبل دل بیگل غیر از نالهٔ
بیدلی نوای نمیزند و طوطی جان سوای بر شاخسار سوخته جانی بال و پر نمیکشاید در چمنستان باطنم
غیر از آه سحری نسیمی نمیوزد و در بهارستان مرهم بجز ابر نیسان دیدهٔ گریان آبیاری نمی سازد خوشا وقتیکه
گلستان کامرانی به بهار ملاقات جسمانی رونق تازه گیرد و فرخ هنگامیکه انجمن سرور بشمع پر نور حضور زینتی
می اندازه پذیرد اگر گاهی گاهی تا انقضای مدت مفارقت باید ای گلدستهٔ معاشرت که بوی یکتا دلی بمشام
یکرنگی رساند روح افزائی میفرموده باشند بعید از مشتاق نوازی نخواهد بود ایضاً دلبر اجان پرور در وقت
مهاجرت آن سرو گلستان شادمانی و نهال بوستان کامرانی طرفه حالتی برین محبت گزین طاری و سارست
که گاهی در روز مفارقت آن سرو دفتر هوشان که درینحالت یار غمگسار مونس دلدار نیست میگذراند و وقتی
خاطر ملالت اثر را با امید فرحت جاوید مواصلت سراپا مباهجت آن سرور اقلیم حسن که منتهای تمنای دل
اتحاد منزل همانست بجانب جمعیت مطمانیت می آرد و نمیداند که تا کی درین کشمکش گرفتار ماند و هیچ درنمی یابد که آفتاب
عالمتاب ملاقات جسمانی که فرحت روحانی عبارت از انست بکدام وقت سراپا افاضت از افق آرزوی
ضمیر تو دو تخمیر تابد **نظم** بحیرتم چه نویسم ز شوق سوی دوست + که نازکست دل با رتند خوی دوست + بپای
هجران عبار گردیدم + مگر برساند مرا بکوی دوست + هزار مرتبه سازم صفای آئینه را + که حالت دل من
گفت و بروی دوست + زیاده اشتیاق و در دو فراق ایضاً شوق درونی را درین مختصرات گنجایش نیست
و درین فقرات جایش نه لهذا بدعا میگراید که درین زمانه پر بهار از مردم حرف دوستی محض و همگی خلاف
فامار عایت سمیات ظاهری هم از آثار موانست معنوی نشان داده اند اگر گاهی گاهی بتر قیم کرم نامجات
لطف سمات سرور افزای دل اتحاد منزل میشده باشند بعید از اشفاق نخواهد شد **رقعهٔ در جواب**
خط آشنائی و بسفارش دوستی شیخ صاحب مهربان الطاف نشان سلامت بعد از
اظهار مراتب اشتیاق مواصلت سراپا مباهجت بتحریر مدعا می پردازد صحیفهٔ شریفه در جواب رقیمهٔ بهجت
ضمیمهٔ چهره افروز وصول گردید چون خبر بصحت و عافیت و صحبت برار شدن باعزه در بار فیض آثار
و امیدوار شدن بتفویض خدمت پرگنه بدستور سابق از حضور بندگان عالی و منفعل شدن مفتریان
کذب پیشه و حسد اندیشه از کردار و گفتار خود با مع دیگر کوائف بود خاطر با قتضای هوا خواهی ملا مال شادمانی نمود خرسیا

بذات واجب الوجود است و تمامی کائنات بسان قطرات شبنم قیام ندارد برین تقدیر یقین حاصلست
که بمشورت عقل و دوربین در مقام اصطبار و تسلیم سر بر خط فرمان گذاشته باشند خداداناست که خادم دیرین
ازین قصهٔ دلخراش بسیار غمگین و متاسف شد لیکن چه توان کرد بیت همه تن خون شوم زدیده چکم +
گر بدانم که گریه را اثر است + فصل پنجم در رقعات شوقیه و طلب اشیا و رسید اجناس و غیره مطلب ضروری
رقعهٔ محب یکرنگ و مخلص بیریب رنگ لاله صاحب سنگ زاد لطفه بادیه پیمائی غم اشتیاق وصال دلنواز
و گام فرسائی وسعت میدان فراق جانگداز بحدیست که وکیل نامهٔ کاغذین و پیک خامهٔ چوبین
متکفل آن نتواند شد ناچار بیت زبان خامه ندارد سر بیان فراق + چگونه شرح دهم با تو داستان
فراق + بتسطیر کلمات واجب التحریر می پردازد بیت احوال بخیر است ولی از تو جدائیم + از بهر ملاقات تو هر دم
بدعائیم + از روزیکه آن خوشخرام گلبن رعنائی این ناتوان کوی یکتائی را قمری وار بزاویهٔ تنهائی گذاشته
رهگرای عالم جدائی گردیده دیدهٔ رمد رسیده محبت کشیده خواب رسیده مانند چشم گرداب پر آب و در راه انتظار
آن آرام جان نگران و گوش بهوش صدف بسان قطرهٔ نیسان منتظر صدای پای پیک صبا
بشارت رسان بیت مرا یک چشم خوابی نیست بر بستر تنهائی + بهر آواز پای چشم بگشایم که می آئی +
خوشا وقتیکه کلبهٔ فراق بمیامن قدوم آن رشک مهر غیرت افزای چشمهٔ خاور گردد بیت یک سحر
از درم پیش آمدان دولت بیدار بیا + روزم ایماه شده بی تو شب تار بیا + زیاده بهجت باد ایضاً در درج اعتنائی
نیر برج یکتائی مورث آرام خفی و جلی میان انور علی همواره از گردش زمانهٔ ناهنجار یکنار بوده رونق بزم
یکجهتی و نور افزای انجمن دوستی باشند طغیانی بحر زخار اشتیاق و طوفانی دریای ناپیدا کنار درد فراق
بحدیست که بیاوری ملاح خامه یک گونه از آن عبور نتواند نمود ناچار غواص دل و شناور خاطر لطمه
خورد دست حیرانی بود دست و پا بسوی ساحل مدعا زده از روزیکه دُر دریای محبت و گوهر صدف مودت
این همقدار احباب در راه انتظار و همکنار سیل اضطرار گذاشته بحسب ضرورت عالم آرای عهد هجر
گردیده بند کشتی دل در منزل مرگرداب اضطرابست و زورقهٔ حیات مستعار بتلاطم امواج اضطراب
و ناخدای تحقیقی بباد بان فضل و امتنان خویش ازین بحر پر آشوب بلا و موج خیز بر رنج و عنا بر کنار داشته جلد تر
آن نوح زمان آشنا فرماید که تختهٔ اینجان ناتوان را از غرق آب طوفان مهاجرت و آلام همکنار تسکین و آرام
گرداند شعر کشتی شکستگانم ای باد شرطه برخیز + باشد که باز بینم آن یار آشنا را + زیاده اشتیاق و درد فراق ایضاً

تمنای ادراک سامی مواصلت بالهیچ الطاف آنمهر اعطاف لاتعد انگاشته بدعای پردازد بیت هزار شکر بدرگاه
داور داور که از هبوب نسیمی ملهم شده گلزار دریں ایام بهجت آغاز فرحت انجام باستماع نوید سراپا امید ولادت باسعادت
فرزند ارجمند بخانه آن یگانه زمانه آنقدر مسرت داد که در بسط شرح راست نیاید بیت رسید مژده از انجا و
فرح گشت پدید چنانکه قطره باران بکاه خشک رسید ایزد تبارک و تعالی مبارک فرموده آن نونهال چمن اقبال
را بابیاری مکرمت خویش در سایه عاطفت پایه آن مربی حقیقی پرورش داده بعمر طبعی رساناد مصرع عمرش دراز باد جهانش بکام باد
عرضداشت و تهنیت سالگره شکر و سپاس بدرگاه واهب بیقیاس که این سال فرخنده فال بر سنین
عمر ابد طراز آنمهر سپهر سلطنت و جهانبانی و نیر برج مملکت و کشورستانی برافزوده داد و دهش بعرصه کائنات رسانید و ابواب
صنوف بهجت و شادمانی و اسباب الوف مسرت و کامرانی بر روی اقاصی و ادانی کشاده و آماده گردانید بیت این سالگره
گره زدلها وا کرد از بهر نشاط و عیش خویش ایما کرد گره کشای کار بسته کاران و جمعیت بخشای خاطر پریشان روزگاران انجمنید
روز دل افروز مبارک و میمون کناد و رشته گره سالگره بسر رشته عمر سرمدی منتهی و منعقد گرداناد بالنبی و آله الامجاد

فصل چهارم در مفاوضات تعزیت

خطی در تعزیت مخلص دل نواز ملاذ الاحباب سلامت از سنوح واقعه جانکاه محمد پناه چه شرح دهد که پیرامن
دل دوستی منزل چه قدر اندوه و غم و چسان تعب الم در باطن یگانگی مواطن براه یافته از انجا که از مشیت
ایزدی چاره نیست و جمیع مخلوقات را همین شاهراه در پیش است ناچار بصبر پرداخت توقع که آن مشفق
هم طریق تسلیم و رضا اختیار نموده و از منازل اصطبار پیموده بمقام سکوت خواهند آمد ان الله مع الصابرین
زیاده خیریت ست بس ایضاً لاله صاحب عمیم الاشفاق کریم الاخلاق سلامت از استماع واقعه هائله
موهن لال که کشتی حیاتش حباب وار در آب اجل قرار رفت و رزق دل محبت منزل بتلاطم امواج والم
برهم شد چون از مشیت ایزدی احدی را چاره و گزیر نیست و این درد لاعلاج را بغیر از صبر علاجی نه آخر الامر
بصبر باید پرداخت پس بآنصاحب دانش و بینش نیز درینباب چه تسطیر پردازد ایضاً خانصاحب
مشفق مهربان امیدگاه نیازمندان سلمه الله تعالی بعد تمهید مراتب عبودیت و انکسار و آرزوی دراک
دولت ملازمت کیمیا خاصیت که خلاصه مطالب عظمی است مشهود رای نهین و خاطر گهرگزین میگرداند
باستماع خبر وحشت اثر چندانکه صفحه خاطر گرامی بغایت غبار آلوده و حاشیه ضمیر منیر مهر تنویر نهایت کدورت
اندود شده باشد از اندازه بصبر بیرون است فاما روشنان حقیقت آگاه میدانند که بقای عالم و حیات مردم مخصوص

دانسته بدعای ازدیاد دولت و اقبال عدو مال اختتام مینماید بیت خورشید عمر و دولت تو ذره پرور ست
همواره از سپهر بلندی بلند باد ٭ تهنیت خدمت فوجداری میر صاحب والامناقب قدروان
عمیم الفیض والاحسان سلمه الرحمن بعد اهدای گلدستهٔ بندگی و اتحاف غنچهای پرستندگی معروض آنکه باصفای
مژدهٔ بهجت افزای تقرر خدمت فوجداری پرگنهٔ اکبرآباد انواع خوشدلی و شادمانی و الوف مسرت و کامرانی پیرامون حال
عقیدت اشتمال گردید الحمد لله که دعای خیرخواهان صمیم بدرجهٔ اجابت گرائید و شاهد مدعای عبودیت نهادان سوخیت
تصمیم آنچنانکه دل میخواست از تتق حجاب بجلوهٔ ظهور رسید او سبحانه تعالی بظهور آثار ادعیهٔ مؤثره طلب این خدمت را
ضمیمهٔ خدمات دیگر ساخته مبارک و همایون کناد و ذات باصفات ابر و سادهٔ کامرانی و مسند آمال و آمانی
متمکن دارد و زیاده چه التماس نماید ایام حشمت و جمعیت مرتزاید باد تهنیت خدمت دیوانی میر صاحب فیاض زمان
مظهر جود والامتنان سلمه الله تعالی بعد آرزوی استحصال استفادهٔ خدمت فیضدرجت معروضداری مهر انجلای میگرداند
هزاران هزار شکر بجناب واهب بی همتا که درین روزگار فرحت آثار باستماع نوید مسرت جاوید تفویض خدمت دیوانی
پرگنهٔ میرٹھ بنام نامی آن مظهر فیض ربانی هزاران ابواب شادمانی و فراوان اسباب کامرانی بر روی هواخواهان که خواهان ازدیاد
دولت و بقای حشمت آنخداگان اند کشاده آماده گردید و کاشانهٔ مراد و آرزوی خیراندیشان بضیای شمع مرام روشنی
پذیرفته و کلبهٔ تمنای وفاکیشان بنور مصباح مراد نورانی شده ایزد تقدس و تعالی جلشانه باصناف مبارکی و الاف
فرخندگی خجسته و میمون گرداناد و ذات ستوده صفات را زیاده ازین بمراتب اعلی رساناد از آنجا که این نحیف از قدیم در خدمت
آن فیاضزمان سررشتهٔ عقیدت و بندگی مستحکم دارد امیدوار است که لطف و شفقت بحال این خیرسگال مبذول داشته
زیاده چه عرض نماید در تهنیت خدمت سررشته داری همواره سررشته درستی روزگار مخلصان صداقت آثار
بتایید ایزد کردگار بدست آن مرجع ارباب حوائج باد درین هنگام میمنت التیام که باز مژده جانفزا و سرور
روح افزای بعالیخدمت سررشته داری پرگنهٔ لوهاری بنام نامی آن مظهر مهربانی از رکاب فیض آثار جناب عالی متعالی
دام اقباله بگوش این سوخیت کوش رسیده قالب افسردهٔ را جانی تازه بخشید بیت دل من بسته بود چون غنچه
بشگفت از نوید این مژده ٭ شکر این نعمت عظمی تا کجا بجا آرم بهر حال نازم بلطف سرشار پروردگار بنده نواز
و توجه آقای کارساز علیه السلام که بخلاف مخالفان والامنشی والاجناب خاص و عام صورت ظهور و اثبات یافته
بمنه و کرمه مصرع هزار شکر خدا صد هزار شکر خدا ٭ او تعالی شانه این مراتب را بحسن مجرا و خدمات پسندیده مبش
خداوند ضمیمهٔ مراتب بلند گرداناد تهنیت تولد فرزند شیخ صاحب مصدر محاسن اخلاق شیخ محمد اسحاق سلمه الله تعالی

آوان محمود و زمان مسعود با صفای مژدهٔ جان افزا و استماع نوید دلکشای فتح قلعه و استیصال
نخوت فروشان نکبت نشان بحسب تمنای دل طالبان عبودیت گزین باحسن الوجوه سرانجام یافت چه خوشند
و کامرانیها که قرین حال نیاز اشتمال و عائد احوال فروتنی مآل گردید شعر ازین نوید رخم شد شگفته و شاداب
چنانکه باغ ز شبنم چنانکه گل ز نسیم + سجدات شکر و سپاس بدرگاه واهب بیقیاس مهوی ساخت و
بصدای شادیانهٔ فتح پرداخت شعر آن خوشخبر کجاست گزین مژده فتح داد + تا جان فشانمش ز سر و سیم
در قدم افتتاح حقیقی دوام آن فتح الباب مطالب خاص و عام را سرگرم و کامیاب مقاصد صوری و معنوی
داشته مبارک و میمون کناد و همیشه بر فتوحات تازه و نصرت بی اندازه کامیاب دارد آفتاب دولت
و اقبال از مطلع حشمت و اجلال تابان باد برب العباد مبارکباد عید الفطر میرساند که در زمان
وحی توامان روز سعید عید الفطر که بمیامن مقدم فیض توامش شامی مانند صبح دولت مطلع نیر
سعادت در عرصهٔ عالم رو نمود و شبی نورانی هزار روز بسان شاهد رعنا پرده از رخ برکشود بالوف
فیض فیاض علی الاطلاق و صنوف فضل آفرینندهٔ انفس و آفاق در رسید و جهان را همدوش
مسرت و نشاط و هم آغوش فرحت و انبساط گرداند حق عز و جل میمنت این روز بهجت افروز بر ذات
ستوده صفات مبارک و فرخنده کناد و جمعیت و بهجت دائمی روزی باد بیت یارب این عید
صد هزار دگر + باد فرخنده باز بار دگر مبارکباد عید اضحی میرساند او سبحانه تعالی شانه برکات
فیض آیات یوم میمنت توام عید اضحی که صبحش فتح الباب بهزاران دولت بیدار فیض و فضل
الهی است و قدوم سعادت لزومش بر حال اهل عالم بسان قطرات باران و نزول ملائکه نامتناهی
مومنان بسان روحانیان دران روز دل افروز بزیارت حرم محترم سرگرم حصول سعادات
و مانند قدسیان مشغول ادای مراسم طاعات و حسنات بر ذات ملکی صفات قدسی سمات مبارک
و میمون و خجسته و همایون کناد مخالفان بدنهاد را همیشه غرق خون دارد بحرمة النبی و آله الامجاد
علیهم الصلوة و السلام خانه زاد عقیدت نهاد که بعالم صورت از فیض اندوزان حضور پر نور دور
بران سعادتمندان والا بخت رشک و حسرت میبرد بادای آداب کورنش مبارکباد مستعد و
سرگرم میگردد امید که بغیر قبولش تارک افتخار بذروهٔ فلک دوار رسانند و از انجا که همیشه در زیر سایهٔ
عاطفت پیرایه بسر فرازی معزز شده آمده امید وار لطف سرشار که از پرورش قدیمی محروم نشود زیاده حد ادب

قریشی ساکن قصبهٔ جلال آباد سرکار سنبهل مضاف صوبهٔ دار الخلافهٔ شاهجهان آباد فی الحال بصحیح اقرار
شرعاً بر اینمعنی که چون یکمنزل حویلی واقع بلدهٔ مذکور متعمره بعمارت پختهٔ مع سه دره دالان و هفتاد چوب سکوی
و چهار چوڑی کواڑ محدود بحدود اربعه مفصله ذیل بلا شرکت غیری تا زمان ورود هذا البیع در قبض و تصرف
خود میداشتم درینولا طالعاً و راغباً بلا اجبار بعوض مبلغ یکصد روپیه سکه رائج الوقت بعد که نصف آن پنجاه روپیه
میشود بدست مسمی فدا حسین ولد عنایت علی بن محمد مراد ساکن قصبهٔ مذکوره بیع شرعی فروختم و بیع نمودم
خالیاً من الشروط المفسدة و عاریاً عن المعانی المبطلة و از تصرف خود بر آورده در قبض و تصرف
مشتری مذکور نمودم مشتری مذکور بعوض ثمن مسطور قبول بیع هذا نموده منزل حویلی محدودهٔ مذکوره
را در قبض و تصرف مالکانه خود آورد و مبلغ مذکور را از مشتری مزبور وصول یافته در تحت و تصرف
خود آوردم اکنون نماند مراد من یقوم مقامی را من بعد هذا البیع الصحیح الشرعی از مشتری مذکور و من
یقوم مقامه بوجه من الوجوه دعوی و حقی و طلبی بنابر آن ایچند کلمه بطریق بیعنامه نوشته داده شد که سند باشد

حدود اربعه شرقاً پیوسته بحویلی محمد حسین — غرباً ملحق بمکان خدا یار خان
شمالاً متصل بزمین شارع عام — جنوباً متصل بکوچهٔ غیر نافذه

تحریر فی التاریخ پنجم صفر سنه ۱۲۱۰ هجری **طریق تحریر صورت حال** صورت حال بدینمنوال است
که بتاریخ صفر بوقت صبح گروه شقاوت شیوه سکهان بدنهاد قریب قصبهٔ میرٹهه تاخت آورده از
چهار طرف قصبهٔ مذکور را محاصره کرده هیچکس را از مرد و زن و اطفال سلامت بیرون رفتن نماند
اشیای موجوده ساکن قصبهٔ از مقیم و مسافر از هر جنس و نقد و امتعه و کواغذ اسناد و ائمه و یومیه مردم شرفا
و اثاث البیت خاص و عام همگی بغارت بردند مردم همراهی فیض الحسن وغیره ساکن کهاتولی سرکار سهارنپور
که از مدت چهار سال بعلاقهٔ روزگار در قصبهٔ میرٹهه استقامت میداشتند آگاه اند که اسناد و ائمه و یومیه و کتب
معتبره مثل ترجمه و تفسیر بر باد رفت و هر کس که بر اینمعنی خبری و اطلاع داشته باشد گواهی خود برین قطعاً ثبت
نماید و اگر نوشتن نداند بدیگری اجازت دهد که عند الله ماجور و عند الناس مشکور گردد **فصل سوم در**
مبارکباد عرضی در مبارکباد و فتح قلعهٔ همواره فتوحات غیبی و تایید لاریبی شامل حال
مبارزان نصرت مآل نواب عالیجناب باد طی مراتب ضراعت و انکسار و قطع منازل خضوع
و افتقار بمثابه ایست که بیک خامه نیاز شمامه متکفل آن شدن نتواند ناچار بعرض احوال میپردازد درین

روزینه باسم خیر الدین یومیه دار پرگنه شکور آباد مبلغ چهارده آنه یومیه بحساب ۵ ماهه در سال تمام برآمدنی مال
پرگنه مذکور باسم مشار الیه از قدیم مقرر است و بموجب اسناد درگاهی لغایت سنه ۱۲ فصلی یافته آمده
انچه معلوم بود ثبت نمود طریق تحریر رهن نامه اقرار معتبر شرعی کرد و اعتراف صحیح شرعی نمود مخبر باسم
و نسب خود شیخ غلام مرتضی ولد احمد قوم انصاری ساکن قصبه فلانی مضاف صوبه دار الخلافه فلانی
فی حال صحیح اقرار و شرعا بر نهج که مبلغ چهل روپیه که نصف آن بست روپیه میشود از نزد قمر علی ولد حیدر علی
متوطن قصبه مسطور بابت رهن مکان گرفته در تحت و تصرف خود آورده و عوض مبلغان مذکوره مواری
یکمنزل حویلی معمره بعمارت خام که مشتمل است بر یک دالان شمال رویه و یک کوٹھه جنوب رویه مسقف بچوب
کڑی مع صحن دروازه شرق رویه واقع شارع متصل حویلی شیخ قمر الدین که بطرف پٹی افغانان واقع
گرو کرده دادیم و رهن داشتیم رهنا صحیحا شرعیا جایزا نافذا خالیا عن حق الغیر و عما یمنع جوازه و نفاذه
و مرتهن مذکور را بران حویلی قابض و متصرف گردانیم اقرار آنکه مبلغیکه در مرمت شکست و ریخت دیوار
و دالان و کوٹھه و چوب کڑی وغیره خرچ شود ذمه منمقر است و کرایه مکان دیده و دانسته بر مرتهن
موصوف معاف است تا ادای مبلغ مذکور دعوی مکان ننمایم هرگاه که مبلغ مذکور ادا سازم بعد هو
خود قابض باشم بنابران اینچند کلمه بطریق گروی نامه نوشته داده شد که ثانی الحال سند باشد و عند الحاجه
بکار آید طریق تحریر هبه نامه اقرار کرد معتبر و اعتراف صحیح شرعی نمود مخبر باسم و نسب خود
مسمی شیخ ذو الفقار علی ولد احمد علی بن اعتقاد علی زاهدی ساکن قصبه ملاپور سرکار فلانی مضاف
صوبه دار الخلافه شاهجهان آباد در حین حیات و صحت و ثبات عقل طائعا و راغبا بلا اکراه و اجبار
بر نهجی که هر چه از زمین سکنی و زرعی بدو معاش و بسوه داری الکاشانه متروکه آباء و اجداد و قبض و تصرف
خود داشتم خالیا عن حق الغیر و عما یمنع جوازه بجمیع الحقوق الداخلیه و الخارجیه و المنافع و
بنسب ایکسا برادرزاده مسمی عماد الدین ولد قطب الدین بخشیدم و هبه نمودم و بعمل کرده
موهوبات و مملوکات موصوفه مذکوره را بین کل الوجوه از قبض و تصرف خود برآورده بموهوب له مذکور
داده قابض و متصرف گردانیدم هبه صحیحه شرعیه بنابران اینچند کلمه بطریق هبه نامه نوشته داده شد که
ثانی الحال سند باشد و کان ذالک التحریر فی التاریخ پانزدهم شهر ذیحجه سنه ۱۲ هجری طریقه تحریر بیعنامه
اقرار معتبر و اعتراف صحیح شرعی نمود مخبر باسم و نسب خود مسمی شیخ قمر الدین ولد شرف الدین ابن عماد الدین

موی الیه را در امور مضافهٔ اینخدمت قوی و مستحکم دانسته دیگری را سهیم و شریک نگردانند و در اجرای احکام
شرعی در هر باب ممد و معاون قاضی مسطور باشند شقه در سند خدمت صدر الصدور گماشتهای
جاگیرداران و کروریان پرگنه کرت پور سرکار سنبل مضاف صوبهٔ دار الخلافه شاهجهان آباد را اعلام انکه
حسب الحکم جهانمطاع آفتاب شعاع گردون ارتفاع منصب قضای پرگنه مسطور مع سواد قصبه و
قریات متعلقهٔ آن از تغیری قاضی احمد علی بنام قاضی محمد زمان ولد مسیح الزمان حسب الضمن مقرر
و مفوض گشته تا کما ینبغی بلوازم منصب مذکوره قیام نموده در فیصلهٔ قضایا و خصومات و ادای
حدود و اقامت جمعه و جماعات و ترغیب مردم و نکاح من لا ولی له و قسمت ترکات و حفظ اموال
غیب و انتظام و تعیین اوضاع و نصب قوام مساعی موفوره بتقدیم رساند باید که بر طبق حکم فیض شیم
عمل نموده مشار الیه را قاضی آنجا دانسته دست تقیدی موی الیه را بجمله امور متعلقهٔ آنخدمت مستقل
دانند دیگری را سهیم و شریک او ندانند و کواغذات و سجلات را بمهر او معتبر شمارند در ینباب قدغن دانسته
حسب المسطور بعمل آرند طریقهٔ تحریر سند چودهرائی چون خدمت چودهرائی منڈوین مهابن متعلق
سرکار فلانی مضاف صوبهٔ دار الخلافه اکبر آباد از تغیری فلانی بچودهری رای سنگه مقرر گشته باید که در
امور مضافهٔ آن خدمت مذکوره از روی راستی و درستی قیام ورزیده آنچنان کند که روز بروز افزونی
مال سرکار بعمل آید در رفاهیت سوداگران و بیوپاریان پیش نهاد ساخته حسن سلوک با آنجماعه مسلوک
دارد و از احدی بوجه من الوجوه طمع ننماید در ینباب تاکید اکید دانند طریقهٔ تحریر اسناد خدمات
از طرف امرا امانت مآب گلاب رای محفوظ باشند عزت آثار کنجن لال را بعلاقهٔ فوطه داری
مضاف شمارند و مبلغ یکهزار روپیه فوطه داری پرگنهٔ فرید آباد مقرر و مامور نموده شد لازم که نامبرده را
بعلاقهٔ مفوضه مستقل دانسته داخله زر تمامی پرگنه بدکان موی الیه میگنانیده باشند دامی سوای دکان
فوطه دار ندارند و مبلغ یکهزار روپیه فوطه دار سابق که در پرگنه باقیست بموی الیه وصول کنانیده دهند
در ینماده تساهل و اهمال نه ورزند قدغن شمارند شقه عزیز القدر بهوانی سنگه بعانیت باشند در ینولا فوطه داری
پرگنه هانسی من ابتدای سنه ۱۲ فصلی از تغیری دهرم داس فوطه دار بعزت آثار جیسی رام از
حضور مقرر و مفوض گشته باید که مطابق حکم مشار الیه را دخیل در کاروبار نموده عهدهٔ مرقوم بطور لائق
مذکور واگذارند و دیگری را سهیم و شریک در کار مفوضه اش نگردانند در سوم و بهیت از زمینداران بدستور

عالیخدمت فوطه داری پرگنه فلان سرکار حصار مضاف صوبه دار الخلافه شاهجهان آباد من ابتدای
فصل ربیع ایلان ایل بر طبق ضمن بعزت آثار بها گمل مقرر و مفوض گشته تا کما ینبغی بلوازم و مراسم خدمت
مسطور پرداخته طریقه احتیاط و راستی از دست نه دهد زر یکه از آمدنی مال و سائر فراهم شود موافق ضابطه
معین داخل کوٹهه خزانه نموده یک دینار بیرون نگاه ندارد و بی سند حضور دامی بخرج دینار روا بدیکه متصدیان
مهمات پرگنه مسطور مومی الیه را فوطه دار مستحکم دانسته وجوه آمدنی بهمه جهت تحویل او میکرده باشند و در فوطه
خانه را دیوان و داروغه پرگنه مذکور بمهر خود مقفل دانسته بی یکدیگر بست و کشاد نسازند در ینباب تاکید اکید
دانند **شقه سند جاگیر** متصدیان مهمات حال و استقبال پرگنه جوالاپور سرکار فیض آباد مضاف
صوبه دار الخلافه شاهجهان آباد بدانند که چون بر طبق فرمان والاشان واجب الاذعان بست و پنجم
شهر رمضان مبارک سنه هجری موضع فلانی از پرگنه مذکور در وجه انعام روشن شاه وغیره درویشان با
فرزندانش من ابتدای ایلان ایل حسب الضمن مقرر و مفوض گشته باید که موضع مرقومه را نسلاً بعد نسل
و بطناً بعد بطن در وجه انعام آل تعالی مشار الیهم مع فرزندان دانسته بتصرف آنها واگذارند بجمیع
وجوه معاف و مرفوع القلم شناخته بعلت پیشکش صوبه داری و فوجداری و مال و جهات وغیره اخراجات
مثل قلعه و محصلانه و داروغه سرکار و مقدمی و صدوری و قانونگوئی مزاحم و متعرض نشوند در ینباب
تاکید اکید دانند و هر سال سند مجدد بنه طلبند تحریر بتاریخ بست و ششم شهر شوال سنه جلوس معلی قلمی گشته
ایضاً شقه سند جاگیر حسب الحکم جلیل القدر موضع جلال پور عمله پرگنه بیدولی من ابتدای سنه فلان هجری
حسب الضمن در جاگیر شجاعت نشان عادل خان ملازم سرکار دولتمدار مقرر شد باید که چودهریان
و قانونگویان و مزارعان و سائر رعایای موضع مذکور مومی الیه را جاگیردار خود دانسته بالواجب و حقوق
دیوانی را موافق ضابطه و معمول خود جواب میگفته باشند و سبیل جاگیردار مسطور آنکه جمهور رعایا و
کافه برایا را از حسن سلوک و معاش پسندیده خود راضی و شاکر دانسته در صورتیکه نصف سالم بر رعایا
برسد معاملات نماید و اصلاً و مطلقاً مرتکب ابواب ممنوعه در کار جهان پناه نگردد و بدعت تازه احداث
نکند تاکید اکید دانند **شقه در سند قضا** حسب الحکم جهانمطاع خدمت قضا پرگنه بهادر گڈهه از تغیر
قاضی احمد علی به شیخت مآب قاضی محمد علی مقرر و مفوض گشته میباید که تا اصدار فرمان عالی شان که متعاقب
درست شده میرسد بر طبق احکام بر انعمل نموده مشار الیه را قاضی آنحال دانند و دست تعدی

پروانجات دفتر خالصه شریفه از قدیم مقرر و همیشه یافته اند امیدوار فضل و کرم که پروانه حضور از سر کارم حمت
شود لهذا قلمی میگردد که وجه یومیه مسطور را بقرار مختلف من ابتدای فصل خریف سنه ۱۲۱۱ فصلی مطابق ۱۲۱۲ معلی بعد قبض یومیه دار ان
منجمله آمدنی مال پرگنه مزبور میداده باشند ایضاً عمال حال و استقبال پرگنه چرتهاول محال جاگیر سرکار بدانند حقیقت
تقوی محمد مراد بوضوح پیوست که هیچ وجه معیشت ندارد و میخواهد که بقیة العمر باعتکاف در عبادت الهی صرف نماید
لهذا نظر بر استحقاق مشار الیه نموده ده آنه یومیه بحساب دوازده ماهه برآمدنی پرگنه مذکور مقرر نموده شد لازم که وجه مقرره
روز بروز بلا ناغه بموی الیه رسانیده قبض الوصول میگرفته باشند ثانی الحال بموجب پروانه و قبض الوصول مجرا و محسوب
خواهد شد شقه گرامی قدر رای روپ چند محفوظ باشند مبلغ پنجاه روپیه که نصف آن بست و پنج روپیه میشود برای
تخم ریزی جنس نمی وغیره بر زمینداران موضع فلانی بسر بلند خان از آن گرامی قدر رهانیده شد لازم که
مبلغ مذکور بمشار الیه رسانیده قبض الوصول بگیرند و در حساب محسوب و مجرا خواهد شد درینباب تاکید دانند
تحریر فی التاریخ بست و پنجم شعبان سنه ۱۲۱۲ هجری طریق تحریر پٹه قول و قرار آنکه پٹه تعهد پرگنه فلانی سرکار
گرامیقدر مکارم علیخان بهادر چون خدمت امانت فوجداری پرگنه مذکور مضاف صوبه دار الخلافه
فلانی بعوض مبلغ هفتده هزار روپیه که نصف آن هشت هزار پانصد روپیه میشود بابت فصل ربیع سنه ۱۲۱۲ فصلی
از طال و ابواب بهمه جهت بعد وضع خرج سه بندی و انعام و نانکار و جاگیر و مقدمی بموجب قبولیت خان
مذکور تصدیق کرده داده شد باید که مبلغ مذکور بموجب اقساط ذیل داخل خزانه سرکار نموده داخله حصول نماید
اگر خدانخواسته آفت ارضی و سماوی و پایمالی افواج یا تصرف کسی بر دست رود دهد بموجب کاغذ
دستخطی چودهریان و قانونگویان پرگنه و تحقیقات امین سرکار و بر بست پرگنه جوار مجرا یابد اگر بر تقدیر
مابین فصل پایی عمل میان آید کاغذ امانی بسند مجرا دادن اخراجات پرگنه و سه بندی فهمیده خواهد شد
کم و کاست و کم تردد و راه خود شناسنده اربیع الاول لغایت بستم ربیع الثانی ۱۶ جمادی الاول
لغایت آخر جمادی الثانی تحریر فی التاریخ نهم ربیع الاول سنه ۱۲۲۴ فصلی ایضاً پٹه باسم حقیقت
و رام رتن زمینداران موضع سرور پور عمله پرگنه سر دهنه باید که زمینداران مذکور بحال جمع در تردد
و زراعت سالتمام پردازند انشاء الله تعالی بر وقت درو زراعت بموجب تفصیل ذیل عمل خواهد آمد
نقدی فی هیکه ——— غله از روی کنکوت ———
فصل خریف ۱۸/۱۴ فصل ربیع ۱۲/۱۲ نصفی حصه و پنج آثار خرچه سر من تحریر فی التاریخ

یاد داشت آنکه توجیه وصول قدیم بدهانند ثانیاً آنکه چهل و چهار جلد چرسه از پرگنه ایشان بحسب معمول فصل
واجب طلبیست منجمله آن بست جلد بحضور رسیده و بست و چهار باقیست باید که از دیهات پرگنه طلبیده ارسال
حضور نمایند تاکید دانند حکمنامه متصدیان و اهلکاران حال و استقبال پرگنه میرٹھ مضاف صوبه دار الخلافه
شاهجهان آباد بدانند رفعت مرتبت فتح علیخان کنبوه موازی یکصد بیگه اراضی خارج از جمع افتاده لائق
زراعت از سواد قصبه مسطور طرف پٹی افغانان التماس نموده باید که اراضی مذکوره من ابتدای
فصل ربیع سنه ۱۲۱۶ فصلی بموده و چک بسته بتصرف رفعت مرتبت خان مشار الیه واگذارند و بوجه
من الوجوه مزاحم و متعرض نشوند درینباب تاکید مزید دانند حکمنامه عمالان حال و استقبال پرگنه
لودهیانه سرکار سهارنپور مضاف صوبه دار الخلافه شاهجهان آباد بدانند موازی یکصد بیگه پختهٔ زمین بنجر
افتاده خارج جمع لائق زراعت از پرگنه مذکوره و وجه مدد معاش مولوی محمد تقی نموده شد باید که اراضی
مزبوره حسب التضمن بمشار الیه مقرر دانسته بموده و چک بسته بتصرف مومی الیه واگذارند و بوجه من الوجوه
مزاحم و متعرض نشوند و در امور مرجوعه معزی الیه مراتب امداد و اعانت بعمل آورده باشند که
صرف احتیاج خود نموده بسعی اکتساب ارتفاع جاه و حشمت مواظبت نمایند درینباب تاکید مزید انگاشته حسب المسطور
بعمل آرند شقه در باب مزاحمت غله گر امیقدر گنجیت المال حفظ ازین قبل شقه سرکار در مقدمه
عدم تعرض اراضی ملک محمد حسن که در موضع فلانی واقعست بر طبق معمول اصدار یافته بود چون بوضوح پیوست
که در فصل خریف یک دانه بمشار الیه نرسیده ظهور این معنی چگونه تصور توان کرد بنا بر آن مکرر تاکید بلیغ کارگر
میرود که بر حسب معمول غله فصلین بمومی الیه بدهانند درینباب تاکید دانند چنان نشود که بازنالش بحضور برسد
زیاده چه قلمی رود شقه در باب فوزینه متصدیان مهمات حال و استقبال پرگنه فلان مضاف صوبه
دار الخلافه شاهجهان آباد بدانند چون مولوی حیدر علی بعبادت و طاعت و تقوی موصوفست و بهیچ وجه
معیشت ندارد لهذا نظر باستحقاق مشار الیه مبلغ هشت روپیه یومیه بتصدق فرق بندگان حضرت
قدر قدرت برآمد نے مال پرگنه مذکور مقرر نموده شد باید که وجه یومیه مسطور را هر روزه بلا ناغه
بمشار الیه رسانیده قبض الوصول ماه بماه می گرفته باشند که صرف معیشت خود نموده بدعای
ازدیاد عمر دولت ابد مدت مواظبت نموده باشند درینباب تاکید مزید دانند شقه رفعت مآب فلانی
محفوظ باشند بمیه داران پرگنه ها پور التماس نمودند که مبلغ هشت روپیه یومیه دعاگویان بقرار مختلف بموجب

رسالیضامنی خود در سرکار فلانی نوکر کنانیده ام اگر مشار الیه بی اجازت سرکار برخاسته رود یا از تحویل
خود چیزی گم کند حاضر کرده دهم و اگر حاضر کردن نتوانم از عهده آن جواب گویم بنابر آن اینچند کلمه
بطریق حاضری و مالضامنی نوشته داده شد که ثانی الحال سند باشد **قبض الوصول** منکه تفضل حسین
سالیانه دار پرگنه جهروی فلان مضاف صوبه دار الخلافه شاهجهان آباد ام چون مبلغ چهل روپیه آنه سکه دهلی که
نصف آن بیست روپیه چهار نیم آنه میشود بابت سالیانه ۱۱۲۱ فصلی از سرکار فیض آثار نواب ظفر الدوله بهادر
ظفر یاب خان و تحویل لاله عشق الی خزانچی وصول یافته در تحت و تصرف خود آوردم دامی و درمی بابت سنه الیه
در سرکار باقی نیست و نمانده بنابر آن اینچند کلمه بطریق قبض الوصول نوشته داده شد که ثانی الحال سند باشد
و عند الحاجت بکار آید **طریق تحریر فارغخطی** منکه قطب خان ولد دلیل خان ساکن تنبل ام چون
مبلغ نه روپیه بابت فیصله یک قبضه شمشیر که از نزد فتح خان گم شده بود بمنصفی سرکار وصول یافته
در تحت و تصرف خود آوردم و از دعوی شمشیر مذکور دست بردار شدم هیچ قضیه و خرخشه فیمابین باقی
نیست و نمانده بنابر آن اینچند کلمه بطریق لادعوی نوشته داده شد که عند الحاجت بکار آید **طریق تحریر وکالتنامه**
منکه مسماة زیب النسا بنت عبد الرزاق زوجه محمد فائق ساکن رام پور روزینه دار پرگنه سرساوه
متعلقه ضلع سهارنپور ام چون مبلغ دو آنه یومیه بحساب ده ماهه سالتمام بر آمدنی مال پرگنه مذکور از
قدیم مقرر است و همیشه از دست قادر علی وکیل وجه یومیه بلا قصور یافته آمده ام گاهی انوست وکیل مسطور
تفاوت در وصول نشده لهذا باز موی الیه را برای وصول کرده در دن روزینه مرقوم مختار نمودم و از کرده او اباء و
انکار نیست بنابر آن اینچند کلمه بطریق وکالت نامه و مختار نامه نوشته داده شد که ثانی الحال سند باشد و عند الحاجت
بکار آید تحریر بتاریخ فلان سنه فلان **طریق تحریر حیات نامه** حیات نامه مسماة فلانی بنت عبد المجید
زوجه امام بخش ساکن قصبه بروت روزینه دار پرگنه فلانی آنکه مسمی محمد فاضل و عظیم الله ساکنان قصبه
مذکور در عدالت شریعت غرا قصبه مزبور حاضر آمده شهادت دادند که مسماة مرقومه الی هذا الیوم تاریخ
پنجم رمضان سنه ۱۲۱۱ هجری بقید حیات است بنابر آن اینچند کلمه بطریق حیات نامه نوشته داده شد که عند الحاجت
بکار آید **طریق تحریر کاغذ توجیه** توجیه سالیانه روزینه باسم عماد الدین سالیانه دار لکهنوتی سرکار فلانی
مضاف صوبه دار الخلافه اکبر آباد آنچه موافق معمول بموجب پروانه عمری بندگان عالی متعالی بود
من ابتدای ستم رمضان سنه ۱۲۱۱ الی غایت چهاردهم جمادی الآخره سنه ۱۲۱۲ از آمدنی مال پرگنه مسطور داده شد **ایضاً**

حسب الحکم بست و پنجم شهر رجب سنه ۱۲۲۰ فصلی طریق تحریر قبولیت منکه گلاب رای و رام سنگه زمینداران

موضع بهلانوه عمله پرگنه سرو هنه ایم مبلغ چهارده هزار روپیه سکه حالی از مال و ابواب بهمه جهت بابت فصل

خریف سنه ۱۲۲۰ فصلی برضا و رغبت ذمه خود ها قبول کردیم اقرار آنکه مبلغ مذکور بموجب اقساط تربست پرگنه

داخل خزانه سرکار نمائیم اگر آفت ارضی و سماوی رو دهد بقدر نقصان مجرا یابیم بنابران اینچند کلمه بطریق

قبولیت نوشته داده شد که ثانی الحال سند باشد و عند الحاجت بکار آید تحریر بتاریخ پنجم شعبان سنه ۱۲۲۰

طریق تحریر مچلکا منکه سنتا و نهال زمینداران موضع جهور عمله پرگنه سرو هنه ایم چون بحضور رفعت

و عوالی مرتبت نواب مظفر الدوله مظفر جنگ نوشته میدهیم و اقرار مینمائیم بر اینمعنی که موازی

هفتصد بیگه پخته اراضی تردد کاشت فصل خریف سنه ۱۲۲۰ و نهصد بیگه پخته اراضی کاشت فصل ربیع

سنه الیه در ده خود ها نمائیم اگر از تعداد مچلکا کمی در کاشت شود محصول آن بموجب قرارداد سرکار

داخل نمائیم بنابران اینچند کلمه بطریق مچلکا نوشته داده شد که ثانی الحال بموجب سند و دستاویز بعمل آید

پروانه معافی زمین و چکنامه اراضی باغچه باسم شجاعت نشان احمد علیخان موازی چهارده

بیگه اراضی پخته بگز الهی بنجر افتاده خارج جمع لائق زراعت از سواد قصبه سرو هنه سرکار سهارنپور مضاف

صوبه دار الخلافه شاهجهان آباد برضامندی مقدمان قصبه مسطور باتفاق چودهریان و قانونگویان

و جریب کشان بحدود اربعه معینه پیموده چک بسته حواله مشار الیه نموده باید که حاصلات از فصل بفصل

و سال بسال صرف مایحتاج نموده بدعای دولت ابد مدت بندگان حضرت قدر قدرت مواظبت و اشتغال

مینموده باشند عرض ـــــــ طول ـــــــ

حدود اربعه

تحریر فی التاریخ هفتم شهر شعبان سنه ۱۲۲۰ هجری مطابق سنه فلان طریق تحریر تمسک منکه فتح علیخان

ولد قادر داد خان ساکن موضع فلان پرگنه فلانم چون مبلغ چهارده روپیه که نصف آن هفت

روپیه میشود از دکا ماد هو بن ساد هو رام فی روپیه نیم آنه سود ماهواری مقرر کرده بطریق قرض گرفته ام

اقرار آنکه مبلغ مذکور مع سود بسبیل قسطبندی دو روپیه ماهواری میداده باشم هیچ عذر بمیان نیارم بنابران

اینچند کلمه بطریق تمسک نوشته داده شد که ثانی الحال سند باشد تحریر دوم صفر سنه ۱۲۲۰ هجری طریق تحریر

حاضر ضامنی منکه رحمت علی بیگ ملازم سرکار ام نوشته میدهم و اقرار مینمایم بر اینمعنی که شیخ قادر علی

خدمت داروغگی سائر پرگنه الکمنوتی سرکار فلان مضاف صوبه دار الخلافه شاهجهان آباد مرقوم
حسب الضمن بفلانی تفویض یافته باید که کما ینبغی بلوازم و مراسم خدمت مامور پرداخته دقیقه از دقایق
نامرعی نگذارد و در ضبط و ربط محصول محال مسطوره و حسن سلوک با سوداگران و بیوپاریان باهتمام
تمام پرداخته آنچنان کند که داخلی و خارجی محال سرکار فوت و فروگذاشت نشود و ابواب ممنوعه بر خلایق
اصلا و مطلقا بعمل در نیارد و سررشته آمدنی محصول آن محال و جمع خرچ تحویلدار راه بماه و دیگر کاغذ
موافق ضابطه فصل در فصل بدفتر معلی میرسانیده باشد و کوتله خزانه بمهر دیوان صحیح خود معمور نمایند و
بکدام سند نامعتبر حضور بخرچ نیارد و میباید که قانونگویان و چودهریان و سوداگران و بیوپاریان خدمت
متعلق مشار الیه شناخته از سخن صلاح او که متضمن کفایت سرکار و برآمد کار باشد بیرون نروند
خدمت مشرفی حسب الحکم اعلی خدمت مشرفی پرگنه جهجهر متعلقه صوبه فلانی از تغیری فلانی
بفلانی مقرر مفوض گشته باید که کما ینبغی بلوازم و مراسم خدمت مامور بدیانت و راستی کوشیده دقیقه
از دقایق حزم و هوشیاری مهمل و غیر مرعی نگذارد و احتیاط کند که در معامله از معاملات آنمحال فوت
و فروگذاشت بوقوع نیاید و سررشته کاغذ باضابطه بدفتر والا درست نموده میفرستاده باشند
میباید که چودهریان و قانونگویان عمله و فعله آنجا خدمت مسطوره بمشار الیه مستقل دانسته دست
تقیدی او را در اجرای امور آنخدمت قوی دارند شقه متصدیان مهمات حال و استقبال پرگنه بناوه
سرکار فلانی مضاف صوبه فلانی بدانند که چون بموجب یرلیغ قضا تبلیغ خدمت قانونگوئی پرگنه
مذکور در وجه بست از ابتدای ماه فلان حسب الضمن بخوشی رام مقرر و مفوض گشته تا کما ینبغی بلوازم و
مراسم اینخدمات پرداخته در دولتخواهی سرکار و رفاهیت رعایای مالگزار و افزونی تردد و بیش آمد
پرگنه مساعی جمیله بکار برده و موازنه و دستور العمل مال و سائر و دیگر سررشته کاغذ موافق ضابطه و
معمول بدفتر معلی میرسانیده باشد و رعایا و برایا را از حسن سلوک خود راضی داشته بیرامون ملت
و تعدی ناوجه نگردد و بدعتی احداث نکند و بر طمع و توقع و اخذ ابواب ممنوعه اقدام ننماید میباید که بموجب سند و کاغذ
مشار الیه را قانونگوی و بست پرگنه مسطور دانسته دست تقیدی او را در امور مضافه اینخدمت قوی شناخته دیگری را
سهیم و شریک نگردانند و سخن صلاح حسابی او را که هر آئینه متضمن کفایت سرکار و رفاهیت
رعایا بوده باشد اختیار نمایند و درینباب تاکید دانند **شقه در سند خدمت فوطه داری**

شاهجهان آباد بدستور سابق بعهدهٔ آن رفعت مآب بحال و برقرار است باید که بدلجمعی و استمالت تمام
بکار متعلقه پرداخته زر آمدنی آنجا را ارسال حضور نمایند و بدون پروانهٔ مجدد دوامی بکسی تنخواه ندارند و درینباب
تاکید اکید شمارند تحریر فی التاریخ دوم شهر ذیقعده سنه معلی سند خدمت دیوانی حسب الحکم
معلی خدمت دیوانی پرگنات هانسی و مهم کارهای سرکار حصار مضاف صوبهٔ دارالخلافهٔ شاهجهان آباد
فی الضمن من ابتدای ایلان ایل سنه والا برفعت پناه فیض الحسن مقرر و مفوض گشته باید که از روی
دیانت و راستی بلوازم و مراسم خدمت مذکور کما ینبغی پرداخته در مادهٔ تشخیص جمع و گردآوری مال واجب
و ازدیاد و آبادانی و استمالت گروریان تاکید بلیغ نموده خصوصاً در صیانت پرگنات و گنجیات و عمال
عمله و فعله سائر محالات بوجه احسن خبردار بوده آنچنان کند که در مال سرکار و تمار بوجهی خسارت نقصان
راه نیابد و رعایای آنجا از آسیب و آزار در امان بوده مرفه الحال و فارغ البال در کسب پیشهٔ خود قیام
نمایند و جمیع آنمحالات سال بسال بیفزاید و محصول پرگنات سال تمام بوصول در آورده دامی در
بذمهٔ رعایا نگذارند و در کوتهٔ خزانه بمهر خود نگاه داشته بی کدام سند معتبر حضور بخرج نیارند و احتیاط و
اهتمام بجا آرد که عاملان و گماشتگان آنها بر اخذ ابواب ممنوعه درگاه خلائق پناه اخراجات زائد المال
برداشت بالادستی اقدام نتوانند کرد و سررشته کاغذ موافق ضابطه و دستور فصل بفصل از عاملان
تحصیل کرده بدفتر والا ارسال میداشته باشند میباید که جمیع امینان و عمال و چودهریان و متصدیان
و مزارعان جمهور سکنهٔ آنمحالات مومی الیه را دیوان مستقل دانسته دست تقیدی مومی الیه را در
اجرای امور مضافهٔ آنخدمت قوی ساخته در نظم و نسق مهمات و معاملات از سخن صلاح مشار الیه که متضمن
کفایت سرکار والا و برآرکار و رفاهیت رعایا بوده باشد بیرون نروند درینباب تاکید دانند سند خدمت
داروغگی چون حسب الحکم اعلی خدمت داروغگی عدالت پرگنات گوتانه و لودهانه و کاندله و شاملی
سرکار سهارنپور مضاف صوبهٔ دارالخلافهٔ شاهجهان آباد بخان عالیشان سمو المکان فتح یار خان
مقرر و مفوض گشته میباید که متکفلان مهمات دارالعدالت انفصال معاملات و قطع قضایا و دعاوی
شرعیه باتفاق ثابت خان مشار الیه نموده در اجرای احکام شریعت غرا و امضای امور ملت بیضا
مساعی جمیله بتقدیم رسانیده باشند و در احقاق حق و رفع باطل محافظت کمال بکار برده آنچنان
کنند که سر مو خلاف شرع بعمل نیاید سند خدمت داروغگی چون بموجب حکم جهان مطاع

میر محفوظ حسین حفظه میعادی چند برای فراشخانه که مطلوبست لهذا نگارش میرود که آن
رفعت مآب و بزاریع از پرگنات متعلقه خود بزودی تمام سرانجام نموده ارسال دارند درینباب تاکید اکید
و قدغن بلیغ شناسند پروانه در طلب بزها امانت مآب فرنجن برای محفوظ باشند پنجاه سر اس بزرگ
صرف عید الضحی در حضور مطلوبست باید که بزهای کلان کلان و فربه از دهات پرگنه چهپرولی سرانجام
نموده زود ارسال حضور دارند و تقید بلیغ بکار برند که بزها بیمار و لاغر نباشد درینباب قدغن شمارند مرقوم
هفتم شهر ذیقعده سنه ۱۲۱۶ فصلی شقه در سند خدمت امانت فوجداری حسب الحکم والا خدمت فوجداری
و امانت پرگنه فلانی من ابتدای فصل ربیع سنه ۱۲۱۶ فصلی از تغیری فلانی بنام خان عالیشان حبیب الله خان
مقرر شده باید که بلوازم مراسم آن براستی و درستی پرداخته دقیقه از دقائق حزم و هوشیاری غیر مرعی
نگذارند و در بند و بست و تنبیه و تادیب مفسدان و دزدان و نگاهبانی و حفظ و حراست زیردستان و
مال گزاران قرار واقعی کوشیده در آبادی و استمالت رعایا و تشخیص و تحصیل مال واجب مساعی جمیله مبذول
دارند و بر ذمه رعایا باز نگذارند و چیزی بی سند معتبر بخرج نیارند و کاغذ موافق ضابطه بدفتر رسانند باید
که چودهریان و قانونگویان و مزارعان محالات مسطور خان موی الیه را فوجدار و امین مستقل دانسته
این خدمات با و متعلق شناسند و در اطاعت و فرمانبرداری که موجب فاه خلائق و رعایا و
دولت خواهی کار خواهد بود سر موی تجاوز و تفاوت ننمایند تاکید مزید دانند ایضاً در سند خدمت
فوجداری حسب الحکم اعلی خدمت فوجداری پرگنه جلال آباد مضاف صوبه دار الخلافه شاهجهان آباد
سوای سائر بعهده خان رفعت نشان محمد فیض الله خان من ابتدای فصل خریف سنه ۱۲۱۶ فصلی مقرر شده
باید که بلوازم مراسم آن قرار واقعی پرداخته در بند و بست و ضبط و ربط محال مذکور و تنبیه و تادیب
مفسدان و حفظ و حراست زیردستان واقعی کوشند و در آبادی و تکثیر زراعت و استمالت رعایا
تشخیص و تحصیل مال واجب مساعی موفوره بکار برده دامی بر ذمه رعایا باقی نگذارند و هنڈویات
متواتر ارسال دارند و سررشته کاغذ موافق ضابطه بدفتر خانه معلی میرسانده باشند و دامی بدون سند
معتبر انوار صرف نکنند باید که چودهریان و قانونگویان و رعایای پرگنه مذکور مشار الیه را امین فوجداری
مستقل دانسته لوازم و لواحق این خدمات با و متعلق شناسند درینباب تاکید اکید دانند ایضاً شقه
رفعت مآب محکم سنگه محفوظ باشد حسب الحکم اعلی خدمت امانت فوجداری پرگنه جلال آباد مضاف صوبه دار الخلافه

برادر عزیز القدر عزیز از جان محمد خان همواره بمراتب اعلی فائز باشند بعد شوق ملاقات رخصت ساخت
واضح باد بعد روانگی ایشان بطرف خانه بدر یافت آمد که خدمات سائر باغات زمر کار صاحبان انگریز
بهادر بنام آن عزیز القدر مقرر میشد و آن گرامی قدر با وجود ذمه داری ساهوکار بهادر کار ضروری خانه
کرده گذاشته آمدند غیر از دانائی ایشان چه تصور میده آید پیش ازین که بجست و جو میماندند بلکه ارادهٔ سفر
میداشتند و الحال که بفضل الهی صورت برآمد کار ایشان بظهور آمده بود آنعزیز تاب جلوه گری شاهد مقصود
نیاورده گذاشته آمدند و در عالم اسباب بدون علاقه گذاره نتوان شد لهذا بقلم آمد که برای شب خود را در انجا
رسانند یا قلمی نمایند که اینجانب در آنجا رسد و بایکدیگر صلاح نموده کار مسطور گرفته شود زیاده چه بر طراز
شقهٔ حضور مشتمل بر چند نصائح عزیز القدر لاله لچهمن سنگه حفظه عرضی مرسلهٔ ایشان مشعر بر اینکه بعضی
مقدمان موضع راجپور تعلقه پرگنه دیوبند را حکیم بوعلیخان عامل پرگنه گرانه گرفته برده از نظر گذشت
حقائق معروضه بوضوح پیوست زهی هوشیاری و خبرداری که با وجود اصدار حکم حضور در مقدمات خفت
ایشان از خواب غفلت رو به بیداری نیاورده خیریت است اینجانب درینمقدمه خطی بحضور کرنیل صاحب
لوفی اختر بهادر رویک نوشته دیگر روانه نموده است انشاء الله تعالی صبح و شام زمینداران مسطور خلاص
شده خواهند آمد آینده چنین غافل نشوند زیاده چه تاکید چه نگارش و در رقعهٔ برادر عزیز القدر گرامی منش
حفظه مکاتبهٔ بهجت طراز وصول بهجت شمول آورده دریافت حقائق گردید همگی احوال بخدمت چودهری
صاحب اظهار ساخته فرمودند که در کاغذ اینجانب اصلا تفاوتی نیست که جای اندیشه باشد چنانچه بزرگان
گفته اند شعر تو پاک باش برادر مدار از کس باک ۔ زنند جامهٔ ناپاک گازران بر سنگ ۔ اهلکاران سرکار
فیض آثار بهر طوریکه دانند از کاغذ اینجانب و جمعی خود نمایند و در چند مقدمات که حرف گیری کرده اند صورت
اینست که مبلغان انعام و انکار بموجب معمول قدیم و پایمالی بدست آویزه و سخط حضور پر نور و مبلغان
پوته بموجب پروانجات والا باقی بقایا که قلم انداز نموده اند این همه نی خاوند آنست خیر بهر طوریکه خواهد شد
گذاره نموده خواهد شد لیکن باقیات سال گذشته فصل خریف سنه الیه نخواهد ماند و در سال حال سنه ۱۲۱۲ فصلی محرا
گرفته خواهد شد مخلص همگی سوال و جواب متصدیان بخدمت چودهری صاحب اظهار نمود چودهری صاحب بالفعل
راؤ صاحب همین سوال و جواب مذکور قرار ساخته کاغذ سپرد نمودند و فدوی همراه چودهری صاحب مستفید
خدمت میشود بنابر اطلاع مقال آمده زیاده چه بر طراز پروانه سرکار در طلب مینهای چوبی رفعت تاب

کشنا جاٹ کجا میروند انشاء الله تعالی بخوبی گرفته خواهند شد که ناسزا بسزای خود خواهد رسید زیاده
چه قلمی گردد شقه مشتمل بر چند مقدمات رفعت و عوالی مرتبت بدر الدین بیگ بعافیت باشند چون
موضع سانیله در راجپوره رنگڑهی که تفویض خصوصیت مرتبت جواهر سنگهو بود الحال بموجب استدعای
ایشان باز شامل پرگنه کرده شد و خصوصیت مرتبت مذکور عوض زمینداران دهات مذکور بابت
معامله آنها رقعه مبلغ دو هزار روپیه از دکان لاله جیسی رام و هری رام نویسانیده داخل سرکار
نموده بودند زر بسرکار موصول شد تا حال زمینداران مذکور ادای زر ساهوان مسطور که بذمه آنها
واجب الطلبست نساخته از انجا که این مردم بتقویت سرکار زر میدهند باید که دستک شدید نموده
زر شان وصول گرانده دهند و رسید ساهوان مذکوران بحضور بفرستند درینباب تاکید مزید پندارند
عرضداشت بطلب رسید بهاولی غله موضع شکرپور نموده غله بموجب نرخ بازار فروخته زرش
بصحابت امام بخش هرکاره ارسال داشته برسیدش سرمایه افتخار باید و بنابر کنکوت دهات عملی
و پاهی کاشت وغیره عازم بود فاما بدون منصف و کیته ها و پهره از رفتن آنجا متوقف مانده
امیدوارست که سه چهار ماه منصف و کیته و پنج شش پهره چقماقی از سرکار باینصوب مامور شوند که
بعجلت تمامتر کنکوت ساخته بتحصیل آنجا پردازد و شانزده هفده قریه که جمعی مشخصه اند اگر حکم شود بموجب
کنکوت کرده آید واجب بود بعرض رسانید شقه در جواب گرامی قدر عوالی مرتبت نگین رام بعافیت
باشند عرضی مرسله مشعر بر اینکه بهاولی غله موضع شکرپور فروخته زرش ارسال حضور نموده و اخلاصش از دفتر
مرحمت گردد و درخواست منصف و کیته و پهره ها بنابر کنکوت دهات عملی و پاهی کاشت و کنکوت
مخفی مواضعات و پیمایش دهات مشخصه مع مبلغ یکهزار و دو صد روپیه مرسله بنظر در آمد معروضات
بوضوح پیوست و اخلاصش بوقت فائز شدن بدربار خواهند یافت و کنکوت دهات عملی و پاهی
کاشت که تجویز نموده اند مستحسن است و دهات مشخصه را که بموجب قرار داده اند بعمل آرند بموجب استدعای
ایشان منصف وغیره از حضور روانه نموده خواهند شد زیاده اعلام رود شقه رفعت پناه شجاعت و دستگاه
ابو الحسن بیگ در حفظ الهی باشند قبل ازین پروانجات سرکار جهت فرستادن مردم پلٹن و سواران
بنابر تصحیح موجودات بتمامی محالات سرکار بنگارش در آمده بایشان نیز ارقام میرود که مردم سوار و پیاده
همراهی متعینه خود را هم جلد برای تصحیح روانه سازند اهمال نورزند زیاده چه تاکید رود شقه در معاملات

متصور نیست بموجب پیمای تشریف بمجرد وصول سای صحیفه دستک شدید بطلب زمینداران موضع مذکور
تعین ساخته همینکه حاضر می آیند غله مسروقه تمام و کمال بمالکان دهانیده خواهد شد و سزای واقعی
بهنگامه پردازان نامزد خواهد رسید بهر صورت خاطر عاطر جمع باد محب دیرین را خادم قدیم تصور فرموده
مدام بترقیم نامجات عاطفت پیرایا دفرما باشند پروانه حضور در باب استرداد مواشی خلت و موالات
دستگاه چودهری رام سهای محفوظ باشند عرضه سه ماه روبانقضا آورده که ده دوازده نفر گوجران
موضع دولت پور چهار راس نرگاوان و هفت راس گاومیشان از صحرای موضع فرید پور جاگیر گرامی
قدر مکارم علیخان کرده برولند اقلی میگردد که بتعجیل عجیل راسان مذکوران مسترد کرده دهند دیوار
و سرکنده وغیره اسباب چهپر بندی و خس که در قلعه انجا موجود است برچهکره بار کرده ابلاغ دارند در ینباب
قدغن بلیغ پنداشته بموجب ارقام بعمل آرند عرضداشت محتوی بر چند مقدمات میرسانه عرضی
مرسله سابقه معزز بملاحظه عالی شده باشد الحال نوشت قبولیت از همه مزارعان گرفته سرچشمه تحصیل
جاری ساخته بنابر سرانجام زر دستکات پیاده نامور نموده انشاء الله تعالی باقبال عالی تعجیل باقیات
بمعرض وصول در آورده ایصال حضور مینماید و مبلغ پنجاه روپیه که بابت تقاوی سنه ۱۲۱۰ فصلی بذمه
کشنا جاٹ زمیندار موضع بهلانوه اندمومی الیه وقت شب مع عیال و اطفال فرار شده بموضع های میندار
آباد اجداد خود رفته آباد گردیده جهت طلب مبلغان تقاوی سپاهی را نزد نامبرده فرستاده بود از سر
استکبار جواب صاف داد گوجران که زمیندار قدیم موضع مذکور اند بسبب سختی کنکوب سال گذشته گریخته
بودند الحال پیغام میدهند که اگر ما را بندگان حضور در موضع مذکور بشرط حق دهی آباد سازند لاکلام
نذر مابقی سرکار را ادا سازیم و در کاشت نیشکر وغیره پردازیم در ینباب هرچه امر واجب بود بعرض
رسانیده شقه دور جواب عرضداشت امانت پناه خصوصیت دستگاه رکنت الاقبال بعافیت
باشند عرضی مرسله بنظر در آمد معروضه بوضوح انجامید گرفتن قبولیت از زمینداران و اجرای چشمه
تحصیل پر موقع و بجا شد هر قدر که در تحصیل زر بتعجیل بکار برد موجب حسن مجرای ایشانست احوال
سوبغرار نهادن کشنا جاٹ از راه شرارت و کوته اندیشی از موضع بهلانهای رفتن و پیغام آبادی
زمینداران قدیم بموضع مذکور پیرایه ایضاح یافت چون مدعا از آبادی ده و دول جمعی فرموده
وصول باقیات سرکار از ینها بمراتب پختگی خاطرخواه نموده گوجران را آباد دیده نمایند و مبلغان از

و بیرتمای جمع و اصلباقی مرتب میشوند انشاء الله تعالی در دو چهار روز بالمواجه عالیجناب خواهد نمود واجب بود
بعرض رسانید آفتاب عمر و دولت تابان و درخشان باد برب العباد شقه دیگر مشیخت پناه شرافت دستگاه شیخ
احمد زمان بعافیت باشند عرضی مرسله مع کاغذ دول پرگنه بابت سال ۱۱۶۰ فصلی بملاحظه در آمد سامع
معروضات گشت حاضر آمدن همگی زمینداران بنابر تصفیه معامله لازم و واجب لهذا نگارش میرود که
بمجرد صدور پروانه خود را مع تمامی عمله و فعله فائز حضور سازند بالمشافهه درستی گره بندی بظهور خواهد رسید
زیاده چه ترقیم رود عرضداشت در جواب شقه بعرض میرساند پروانه کرامت نشانه محتوی بطلب
عمله و فعله بعجلت تمامتر عز اصدار یافته معزز و مفتخر گردانید عازم بود که بمجرد ارشاد واجب الانقیاد
عمله و فعله مستفیض حضور والا شود درین ضمن حکم سرکار بنابر رشد کار مع مردها شرف نفاذ یافت لهذا
بر طبق حکم حضور مصالح رشد کار در مواصفات پروانه ساخته انشاء الله تعالی باقبال خداوند نعمت بعد
فراغت کار رشد کار عنقریب سعادت اندوز جناب فیضمآب میگردد زیاده حد ادب ایضاً بمساعی والا
را صاحب مصدر کرم مخزن الطاف اتم سلمه الله تعالی مراتب شوق ملاقات را نهایتی نیست که بسیار
خامه و زبان بمعرض تحریر آرد لاجرم عنان شبدیز قلم را از وسعت آباد بیانش منعطف ساخته بجلاگاه
مدعا می آرد درینولا از دان بدکردار ناهنجار موضع محمد پور عمله پرگنه میرٹھ بوقت شب بزراعت
گندم قریه سلاوه دزد نموده بردند و زمینداران موضع مسطور سراغش بموضع مذکور رسانیده غله
مسروقه بذمه اوشان ثابت و تحقیق کردند چون ظهور اینمعنی در تعلقداری آنصاحب خیلی تعجب است
و مقدمه طرفین بهر صورت واحد بنابر آن تصدیع افزا شده توقع که نظر باین مراتب نموده دستک
شدید بران فرقه کوته بین ناعاقبت اندیش تعین فرموده غله مسروقه بمالکان مسترد گرانده دهند و آن
مردم ناهنجار را چنان سزا رسد که موجب عبرت دیگران گردد انتظار جواب باصوابست و آنچه
بترقیم سامی نامجات مع کار و بار لائقه یاد نمودن همانا خاطر مشتاق را شاد فرمودنست زیاده چه تصدیع
دهد جواب و صحیفه میر صاحب مکرم محترم کرم دام اشفاقهم بعد اظهار مراسم شوقیه که مبرا از رسمیات
عرفیه است بتبسط مدعای ضروری میپردازد نمیقه گرامی وثیقه سامی مشعر آنکه مفسدان موضع فلانی عمله پرگنه
متبوعه مخلص بوقت شب غله موضع فلانی متعلقه آنصاحب بدزدی درو کرده آورده اند وصول اعطا
شمول آورده از انجا که مشحون کلمات لطف سمات بود نشاط خاطر افزود فی الواقع بطرفین بجهت نقصان

شقه خاص مرحمت اختصاص در باب تاکید اجرای توزیع چهارانی فصل ربیع و ایصال از فصل
مذکور شرف صدور و عز ورود یافته عزت و امتیاز عقیدت طراز افزود خداوند من قدوی سوای انصرام
کار سرکار که هرگونه بهبود در ضمن آن مضمن است کدام کار بهترین امورات است لیکن حیله سازی
و روبه بازی زمینداران این محال بر بندگان حضور پرنور بی اظهار ظاهر از وقتیکه از آستانه دولت
نقد رخصت بکف گرفته در پرگنه رسیده صبحی سرچشمه تحصیل ساخته مبلغ چهارده هزار روپیه درین عرصه
بمعرض وصول آورده انشاء الله تعالی امروز تا شام از اقبال خاندان قریب پنجهزار روپیه دیگر تحصیل
خواهند آمد ارسال حضور خواهد ساخت و آینده تحصیل باقیات مقید و سرگرم خواهد بود زیاده حداد
دولت و اقبال لایزال باد شقه بر زمینداران زمینداران و مقدمان مواضع ماهی و کوه و فرید پور
پرانند درینولا مواضعات مذکور را بدستور قدیم شامل پرگنه مذکور نموده شد لازم که خود را از ابتدای
خریف سنه ۱۳ فصلی بر جمعی تمام نزد خصوصیت مرتبت رای گنجهاری لال عامل پرگنه مذکور رسانیده
بمالگزاری سرکار حاضر باشند و از اطاعت مشار الیه بیرون نروند و باقی فصل ربیع سنه ۱۳ فصلی
که بذمه ایشان واجب الادا است بطور عامل مومی الیه ادا نمایند درینباب تاکید شدید پندارند زیاده
چه نگارش رود پروانه بطلب کواغذ خصوصیت و موالات دستگاه خوشی نام حضور عرصه ده روز
منقضی گشته که درباره ارسال کاغذ جمع خرچ و جمع و اصلباقی سنه الیه بتاکید اکید نگارش پذیرفته که
زود تر ابلاغ دارند هنوز کاغذ مسطور بسر شقه حضور نرسیده چون انیقدر تغافل و عدم تندهی در کار
سرکار هرگز مستحسن نیست لهذا مکرر بتحریر قلم آمده که بمجرد ورود شقه کواغذ مطلوبه ابلاغ حضور دارند ساعتی
تامل و توقف نورزند تاکید شدید پندارند زیاده چه نگارش رود عرضداشت در جواب شقه بعز عرض بندگان
عالی متعالی خداوند نعمت فیاض زمان و ام اقبال میرساند شقه خاص کرامت اختصاص متضمن تقیدات اسال
کواغذات جمع خرچ سنه ۱۳ فصلی و جمع و اصلباقی سنه الیه شرف باصدار یافت معزز و سربلند ساخت خداوند من از
هنگام ورود فیض آمودش فکر ترسیل کاغذ مطلوبه بحضور پرنور در پیش است لیکن از چند روز بهوائی سنگه
سرشته دار را عارضه آشوب چشم لائق حال بود درستی کاغذ مومی الیه تعلق دارد ازین مدت توقف و نمود
والا چه طاقت که توقف می ورزید همین که مشار الیه را درد چشم فرصت دست داد کواغذات جمع خرچ کور
درست کنانیده ترسیل حضور والا نموده بنظر کیمیا اثر خواهد گذشت برسیدش ذخیره اندوز عزت و امتیاز گردد

بزرگ

شایستهٔ آن سعادت منش نباشد و خاطر اینجانب را هر دم متوجه بخود بشناخته احوال خیر و عافیت
و روداد جنگ که فیمابین نواب اسد الدوله بجانب علیخان بهادر و سکهانست بیگانگاشته باشند
زیاده عمر باد بر رب العباد جواب رقعهٔ ظل ظلیل و سایهٔ فیض پیرایهٔ حضرت مخدومی مکرمی صاحب
و قبله دام فیضهم بر مفارق مستفیضان عقیدت نشان الی یوم التناد باد پس از تبلیغ مراتب عزت
و انکسار و تمهید مراتب خضوع و افتقار که شیوهٔ فدویت نهادان رسوخیت آثار است بعرض میرساند
شرف نامهٔ عاطفت آگین مبنی بشکایت عدم رسی نیاز نامه و استفسار احوال جنگ نواب صاحب
اسد الدوله بهادر در بهترین ساعت ورود فرمود عزت و افتخار این ذرهٔ خاکسار را فزود قبل از
انتشار طبیعت و تردد خاطر بسبب هنگامهٔ سکهان شقاوت نشان که برپا بود در تبلیغ عرائض نیاز
توقفی بمیان آمده و الاعمد ابی سببی ظهور چه امکان دارد بهر حال مثنوی از بند گیست اگرچه دورم
لیکن بخیال در حضورم ٭ لطف تو بود امید گاهم ٭ کافیست عنایتت پناهم ٭ و حقیقت اینجا
بر نیمنوال که رنجیت سنگه والی لاهور با گروه بی شکوه بارادهٔ گرفتن پرگنات جالندر نواب صاحب
عازم اینصوب گشته از قلعهٔ چنار گڈھ بجنگ در پیوسته بود و سه روز از طرفین جنگ توپ و تفنگ
در میان بود آخر الامر نواب صاحب ممدوح و نواب فیض طلب خان وغیره که در شجاعت و شهامت شهرهٔ
آفاق اند از اندرون قلعه بیرون برآمده مانند شیران دلیر بر گروه شقاوت پژوه حمله آور گشته از شمشیر
خونخوار قریب چهار هزار کفار بقتل رسانیدند و چند هزار کس را زخمی ساخته و از عساکر ظفر پیکر قریب یکصد
جوان بکار آمدند و زخمی شدند و ابواب فتح و فیروزی مبارزان نصرت نشان مفتوح شد و شکست اعدا
صورت بست احوال این بود گذارش نمود از عقب آنچه خواهد بود بمعرض عرض خواهد آورد
زیاده چه عرض نماید فصل دوم در پروانجات و شقجات و عرضداشت و معاملات هرگونه پروانه
سیادت و نجابت دستگاه شرافت و امانت پناه جلال حیدر بعافیت باشند چون بسر کار ضرورت
زرهاست و اجرای توزیع چهارانی بعمل نیامده لهذا در تمامی محالات سرکار و بآن سیادت منش
نیز تاکید رفته یقین که زرها تحصیل ساخته باشند زر تحصیل را ابلاغ نمایند و آینده تحصیل باقیات
لازم شناسند و رینباب تاکید مزید دانسته حسب المسطور بعمل آرند زیاده چه بر طراز عرضداشت
در جواب پروانه بعرض نواب صاحب قبله خداوند نعمت سرچشمهٔ فیض و کرامت دام اقباله میرساند

که طمانینت خاطر ازان متصور است فیلان سرکار فیض آثار که بنا بر چرائی در انجا رفته اند بنا بر دریافت
خبرگیری شان قبل ازین شقهٔ حضور بنام شان اصدار یافته که خبرگیری آنها بذمه خود واجب شناخته
تغافل نخواهند نمود موسم برشکال قریب رسید برای بخت راتب آنها یک چهپر مرتب کنانیده دهند
و دو من سن از انجا خریده رسنهای مستحکم طیار کنانیده بفیلبانان سپرد سازند و بدستور سالگذشته
بقرقی روئیدگاه پرداخته بمحافظت آن جهد بکار برند و درینولا سوداگران از ضلع کابل و انهای بی
و انار شیرین و دیگر میوه جات ولایتی آورده اند اگر درکار باشند اطلاع دهند که ازینجا خریده فرستاده آید
زیاده چه رقعهٔ ششم اخوانصاحب مشفق مهربان امیدگاه نیازمندان دام اشفاقهم ارزوی
استفادهٔ خدمت فیض منزلت بحدیست که بدستیاری خامهٔ دوزبان از عهدهٔ تحریر آن عاجز
ناچار ازین وادی درگذشته بتسطیر مدعای پرداز صحیفهٔ شریفه بشرصحت فات ستوده صفات استفسار
احوال فدویت اشتمال و دیررسی نیازنامجات و تقیدات خبرگیری طفلان سرکار فیض مدار بقرقی
روئیدگاه و دیگر گوائف ورود فرمود ذریعهٔ امتیاز گشت فی الواقع بسبب سرانجام لوازمات
شادی صاحبزادهٔ والاتبار که از سرکار درینباب تاکید بسیار و عرصه نهایت قریب است درین ام
توقف رو نمود چراکه هرکارها و مردم شاگرد پیشه را آنقدر فرصت نیست که بجای توانند رفت والا
چه امکان که عبودیت سرشت مصدر قصور شود و از خبرگیری فیلان سرکار بنوعی غافل نیست و نخواهد شد
خاطر عاطر جمع باد حسب الارقام درستی چهپر برای بخت راتب فیلان و قرقی روئیدگاه بعمل خواهد آمد
و دو آثار انار شیرین از سوداگران خریده مرحمت فرمایند که مطلوبست و بتاریخ دوم شوال شادی
کتخدائی مخدوم زاده مرزا اصفدر علی بیگ مقرر و معین گردیده اگر ارقام فرمایند مبلغ پنجاه روپیه
بطریق نیوته بجناب مخدومی مکرمی گذرانیده شود منتظر جوابست زیاده چه عرض نماید رقعهٔ هفتم
نقش طراز صحیفهٔ سعادت مندی حرف پرداز جریدهٔ بخت بلندی ستوده خصال برگزیده افعال
کنجن لال بمرادات کونین فائز بوده شادکام باشند بعد ادعیه وافیه مطلب میگرداند دیرگاه است که
بمطالعهٔ مسرت نامه مباهجت طراز نشاط اندوز نگردانیده چشم دل بر شاهراه نگرانیست اگرچه
مقتضای زمانه و طبیعت بشری که بیشتر مصروف تغافل است خوب معلوم و مفهوم است
لیکن ایشان را از وضع یگانگی بیگانه میدارند بنا بر آن بقلم می آید که آینده مصدر اینمعنی نشوند زیرا که

لاهور رسیده اند حرف وفا از سینهٔ صدق و صفا محو فرمودند بقولی مصرعه هر که از دیده دور
از دل دور * گاهی در ینمدت ممتد از تفقد نامجات اطمینان طراز بهجت پرداز خاطر منتظر نشدند از انجا
که الطاف قدیمی ذات شریف بدال این نحیف چنان پرتو انداخته که روز و شب مصرعه زبان بذکر
تو مشغول و دل بیاد تو شاد * ناچار پس از انتظار بسیار اجوره وارد را بدریافت صحت مزاج و روداد
آنجا روانه ساخت توقع که نظر بر اشفاق قدیمی نموده از احوال خیریت مآل و موجب عدم التفات
بنوک قلم آرند ثانیاً آنکه صاحبزادهٔ برحق و مرشدزادهٔ مطلق میر بشارت علی با میدر روزگار در ینجا مدتی
بعالم تعطل بسر بردند فاما شاهد مقصود شان بجلوه گاه ظهور نشتافت آخر کار میر ممدوح را روانه آنجا
ساخت هر قدر که در مقدمه درستی کار آن صاحبزادهٔ والاتبار سعی بکار خواهند برد موجب سرسبزی
دارین و مفاخرت کونین خواهد بود رقعهٔ چهارم جانصاحب مظهر اشفاق و مهربانی و مصدر اخلاص
و قدردانی سلمه الله تعالی اظهار آرزوی مواصلت سامی از تکلفات دانسته میگرداند ملاحظه گرامی نامه
که یاد از الطاف آن مظهر اعطاف میداد بزم افروز دیدهٔ انتظار گردید بیت دلم کشود کشاد و چو نامه ات گوئی
کلید باب گلستان دلکشائی بود * از عدم رسی مکاتبات نیازسمات که بقلم اتحاد رقم آمده صورت آنست
که از هنگامیکه در سرکار راجه صاحب بعهدهٔ رساله داری سربلندی یافته خدا آگاه است که روزی
صورت آرام نیافته و بخواب ندیده و حروف استقامت جائی بگوش خیال نشنیده گاهی بطرف
ملتان و وقتی بطرف کوهستان وغیره اطراف مامور میشود و الاچه گنجایش که در تحریر و ترسیل مفاوضات
قصوری بظهور رسد که فیما بین این و آن نمانده بهر صورت از قصور این معنی تخللی در بنای نیازمندیها
بطرف این خادم دیرین تصور نفرموده از زمرهٔ نیازمندان بیرون نشمارند و آینده در ترسیل رسل
و رسائل هم تا مقدور از تقصیر و تقاعد نخواهد نمود و میر بشارت علی را در سلک بارگیران ملازم کنانیده شد
انشاء الله تعالی بتدریج خدمتی که شایستهٔ او شانست بمنصهٔ شهود جلوهٔ ظهور خواهد یافت خاطر شریف
جمع فرمایند زیاده بجز نیاز چه گذارش نماید رقعهٔ پنجم برادر عزیز القدر ستوده خصال محمد جمال در حفظ الهی
باشند بعد از دعوات وافیات و شوق ملاقات بهجت آیات مطالعه نمایند بحمد الله که بفضله تعالی حالات
اینجا مستوجب شکر و خیر و عافیت آن برادر مستدعیست عرصه بعید بانقضا پیوسته که بوصول نسیقه
بهجت پیرا طرب افزا نگشته خاطر بآن صوب متعلق میماند لازم که رودید او آنجا مشرح حالات قلم آورده باشند

نامور دوران دام اقباله میرساند باب پنجم در پروانجات و شقجات و رقعات برعایت مراتب
مشتمل بر پنج فصل فصل اول در شکایت عدم رسی مراسلات و رسید نوشتجات فصل دوم در پروانجات
و معاملات هرگونه مثل تمسکات و پٹه و قبولیت وغیره کو اغذات شرعیه ضروریه و سوال و جواب طرفین
فصل سوم در مبارکباد هر قسم فصل چهارم در مفاوضات تعزیت فصل پنجم در رقعات شوقیه
و طلب اشیا و رسید اشیا وغیره مطالب ضروریه فصل اول در شکایت عدم رسی مراسلات و
رسید جوابهای نوشتجات یکدیگر رقعه اول مرزا صاحب مشفق مهربان مودت نشان سلمه الله
تعالی اشتیاق ملاقات مسرت آیات آنقدر در استیلا است که با حاطه کلک ارتباط سلک نمی آید
لهذا بآن نساخته و منحصر بمشافهه گذاشته خامه و داد را بسطیر مدعا میگذارد و سپاس ایزدیکه گلدسته خیریت
محبت و شگفتگی دارد و طراوت و نزهت چار چمن مزاج سامی دایما مطلوب مشفق من جای
تعجبست و مقام تحیر که قریب چهار قطعه اشتیاق نامجات بصحابت مردمان روندگان آنصوب
ترسیل داشته لیکن باوجود آمد و شد مردمان از یک پرچه قرطاس محبت لباس شادمان نساخته از انجا
که در عالم ارتباط کم توجهی گنجایش ندارد شایان الطاف چنانست که آینده بترقیم سامی نامجات معانقه
جسمانی همین مکالمه روحانی توان شمرد زیاده شوق و بس رقعه دوم در جواب رقعه اول
میر صاحب مظهر عنایات فراوان مصدر توجهات بی پایان سلمه الله تعالی مقامات اشتیاق
و کلمات اشواق بنوک قلم آوردن محض بتکلفات عرفیه پرداختن است لهذا بآن نگرانیده بمدعا
می رساند سامی نامه بلطف قرین محتوی بشکایت عدم رسی بر قائم نیاز شمائم وصول عاطفت آورد
سرور خاطر منتظر افزود مشفقا در ینعرصه چند قطعات و شائق نیاز ابلاغ داشته محض از قصور نامه
بران موصول مطالعه گرامی نشد والا الطاف و کرم فرمائیها ذات اشفاق آیات دل تو دو منزر
را آنچنان بدام نکشیده که فراموشیها گنجایش داشته باشد بهر صورت آینده را مدام طریقه رسل و رسائل محو
و مسدود نخواهد شد زیاده بجز شوق مواصلت صوری که خلاصه مطالب است چه بقلم آید رقعه سوم شخصیا
معدن کرم منبع الطاف اتم شیخ قمر الدین صاحب سلمه الله تعالی ابراز شوقیکه خامه دو زبان تسطیر اش
حیرانست بوجدان ضمیر نهفته دان حواله نموده بمدعا می پردازد که بوقت تشریف داشتن اینجا هر قدر
که توجهات دلی بحال نیاز اشتمال میفرمودند خامه را طاقت آن نیست که تحریر سازد فاما از آن دزیکه بدار السلطنت

عرضداشت کمترین خادمان عقیدت نشان فلانی بپایه آداب ایستاده بعرض فیضیابان
حضور لامع النور که مرجع سلاطین هفت کشور و مرکز خواقین بحر و بر است میرساند عرضداشت
خانه زاد بلا اشتباه محمد پناه فرق عبودیت بر زمین خاکساری مالیده و جبین عقیدت را ضیاء پذیر
نقش جان نثاری و جان سپاری گردانیده ذره وار بموقف عرض شرف اندوزان محفل سپهر قرین
و مستفیضان انجمن بهشت آئین میرساند القاب شاهزاده عرضداشت سوخیت گزین
محمد سعید بعد ادای آداب مراتب کورنش و تسلیم که سبحیه رضیه فدویان عقیدت تصمیم است
بعرض عاکفان عتبه دولت و اقبال و حاشیه نشینان بساط جاه و جلال میرساند ایضاً عرضداشت
عقیدت شعار عبد الغفار گلدسته گلهای خلوص و انکساری طره عمامه افتخار نموده بعرض بهره اندوزان
محفل عظیم مبارک تعظیم نواب عالیجناب معلی خطاب صاحب عالم و عالمیان که ملجای مستمندان
روزی زمین است میرساند القاب بیگمیصاحبه عرضداشت کمترین کمکپردازی سوخیت آثار
محمد یار بعد تقدیم مراتب ضراعت و انکسار و تقدیم روابط خضوع و افتقار بموقف عرض محرمان
ایوان دولت و شهریاری و حجابان سراپرده عفت و بختیاری نواب تقدس مآب سپهر جلباب
ملکه خشک و تر صاحبه بحر و بر میرساند ایضاً عرضداشت کمترین ترقی طلبان عبودیت طراز
محمد نیاز پیمایش جاده اطاعت و انقیاد بپای سر ارادت و اعتقاد نموده بباریابان آستان
تقدس نشان نواب مهر نقاب قدسی القاب ملکه زمین و زمان صاحبه عالم و عالمیان میرساند
القاب وزیر عرضداشت شاگرد عنایت نامحصور بنده عبد الغفور بعد تبلیغ مراسم بندگی و تسویغ
لوازم پرستندگی بموقف عرض بهره یابان سعادت حضور موفور السرور نواب والاجناب سپهر قدرت
مهر صورت استظهار مستمندان صاحب و قبله دو جهان میرساند ایضاً عرضداشت کمترین بندگان
رسوخیت نشان محمد زمان بجا آوری کورنشات فدویت سمات را ذریعه احراز سعادت و وسیله رتبهای مفاخرت
انگاشته بعرض باریافتگان حواشی بساط فیض مناط محفل عظامی نواب فلک جناب صاحب قبله
ارباب تمنا و کعبه اصحاب خرمی و صفا میرساند القاب نواب نوابصاحب والاقدر عالی منزلت
نقاوه دودمان امارت سلاله خاندان ایالت دام اقباله و نواله فدوی فلانی آداب و تسلیمات
فدویانه بجا آورده معروضی خورشید ضیا میگرداند ایضاً بعرض نواب صاحب قبله خداوند خدایگان

بسکه تر پرداز احوال دل و جان خود میگرداند ایضاً دل فگار سمند زنزاد یادگار مجنون و فرهاد زاد جبه همیشه
با ذوق و شوق باشند بعد از دل دهی و جان افزائی روی خامه رقم پیرا بتحریر دعاست ایضاً
عاشق مشتاق طالب وصال خداقت خصال مجنون دوران فرهاد زمان گرم رو بادیه محبت
ره نورد طریق مودت دوام از خام وصال محبوب شادکام باشند بعد شرح پریشانی حرمانی که بقضای
ربانی جانبین مهجور است واضح و لائح باد القاب بزرگان و دیگر ابنای زمان از طرف فقرا
محب الفقرا ملاذ الغربا سلمه الله تعالی ایضاً محب الفقرا مقبول اهل الله برگزیده حضرت اعلی
ولی الله سلامت باکرامت باشند بعد دعوات فراوان و اشتیاق ملاقات بی پایان مشهود ضمیر محبت
پذیر باد القاب خادمان فقرا خلاصه دودمان راه هدایت پرتو روشنی مهر جلالت رهنمای سالکان
و پیشوای عارفان زاد الطافه و عنایته بموجب رجات خدمات القاب سید
سیادت دستگاه شرافت پناه میر مکارم علی بعافیت باشند القاب سپاهی شجاعت و تهور پناه
فلانی در حفظ الهی باشند ایضاً شجاعت شعار فلانی حفظه القاب مولوی و عالم فضیلت و
کمالات دستگاه مولوی طالب علی بعافیت باشند ایضاً فضائل اکتساب کمالات مآب محمد باقر
حفظه القاب حکیم حکمت و حذاقت دستگاه حکیم احمد علی خان حفظه الله تعالی القاب عامل
امانت پناه فلانی بعافیت باشند القاب متصدی عزیز القدر فلانی محفوظ باشند ایضاً
خصوصیت دستگاه فلانی حفظه القاب مهاجن که اهل عزت باشند عزت آثار فلانی حفظه
القاب اهلکاران که فی الجمله عزت و قربت داشته باشند خلیت و موالات دستگاه فلانی
محفوظ باشند القاب خدمتگار مستحسن الخدمت فلانی حفظه ایضاً معتمد الخدمت فلانی
حفظه القاب دیوان و منشی که اعزه دربار اند گرامی قدر فلانی بعافیت باشند القاب اراکین
دربار معلی که از دیگر نوکران قرب و منزلت زیاده دارند سیادت و نجابت پناه شجاعت و شهامت
دستگاه مورد مراحم نمایان مهبط عواطف بی پایان مشمول جلال و الای شاهی بوده باشند
ایضاً رفعت و عوالی مرتبت میر ذوالفقار علی حفظه الله تعالی ایضاً رفعت و شجاعت
نشان فلانی محفوظ باشند القاب شیخ مشیخت و شرافت مرتبت شیخ فلانی حفظه الله تعالی
القاب خداوند نعمت از طرف ملازمان و طریق عرضداشت بپادشاهان و امرا

عرضداشت

حضرت الهی محو مشاهدهٔ تجلیات نامتناهی قبلهٔ دارین استظهار کونین دام افضاله پس از اظهار
آداب عبودیت و انکسار بعرض بار یابان دربار فیض آثار میرساند القاب و آداب اوستاد
ذات تقدس آیات مظهر فیض الهی مصدر فضائل نامتناهی سایهٔ افضال پر کمال ایزدی ظل تفضلات
بیغایات سرمدی مجموعهٔ علم و عمل مرکز ارباب ظل و نحل منبع کمالات بی پایان مجمع فتوحات فراوان
حضرت مخدوم صاحب و قبلهٔ و کعبهٔ مکرم و محترم دام فیضهم ابدالدهر گره کشای معاقد دل و عقده کشای
هر مشکل بوده بر مفارق مستفیضان عقیدت نشان ظل گستر باد بعد تقدیم لوازم عبودیت و تسلیم
مراتب فدویت مطالب ضروری عرضه دارد ایضاً منبع تفضلات مظهر کمالات سرور فتر معالی و هنر
سراپا برکت فیض اثر حضرت صاحب و قبلهٔ دارین خداوند کونین مخدومی مکرمی جوید ظلکم کمترین
فدویان جبین عقیدت و بندگی و پیشانی عبودیت و سرافگندگی بخاک عجز و انکساری سوده بذر و عقده
افعال شمع اجلال میرساند القاب شاگرد نقش طراز صحیفهٔ سعادتمندی حرف پرواز جریدهٔ
بخت بلندی ستوده خصال نیکو افعال منظور انظار تفضلات او تعالی سزاوار عنایت کبریا مدام
بکرم عمیم ایزد کریم همدستان بوده کامروای مرادات دارین باشند بعد ادعیهٔ وافیه بمطالعهٔ مطالب مرقومه
گرانید القاب معشوق رنگ بهار گلزار رشک مرغزار فرخار با خوبیهای روز افزون مقرون
باشند بعد ابراز آه و ناله و درد دل شیدا بمطلب پیرداز ایضاً گل گلستان محبوبی سرو بوستان
مطلوبی رنگ بوی چمن رنگین ادائی آبروی انجمن دلربائی جان نواز عاشقان و سرافراز
معشوقان باشند بعد ابراز رازداری و دلریشی و صداقت کیشی میگرداند ایضاً محبوب بلعت قلوب
غمزه گزار سرو قد سیمین عذار نرگس چشم سیمین جسم سنبل زلف طوطی مقال مشکین خال لیلی وار
شیرین روزگار دلدار مشتاقان زار مرهم بخش عاشقان دل افگار دلنواز غمگسار راحت رسان
نور اعیان پیوسته زیلیات زمان بامن حضرت سبحان بوده بتالیف قلوب مشتاقان صداقت
اسلوب پرداخته از سند بعد شرح سوز آتش افروز تلاطم امواج مهاجرت و تراکم افواج مفارقت
زورق هوش و حواس این مهجور صدق اساس را غرق ساخته خود را بیاد آن بخشنده مراد میدارد
القاب عاشق صبح صادق روز صادق و شفق شام واثقی آزاد گرفتار انیس شبهای
تار همواره حلاوت یاب کلفت و الفت باشند بعد از حرف طرازی صفات آن سرآمد بیدلان

اشتیاق معانقه جسمانی و تقریر شوق ملاعبه رسمی بشر خاطر عزیز باد سر گذشت اینجا بسپاس عافیت
ایشان دوام مرغوب القاب حکیم همواره انفاس متبرکه آن مناص مرتاض روح افزای
مظهر اعجاز مسیحائی باد بعد آرزوی دریافت مواصلت وافی مباهجت که قلم تحریر آن سرگوشی عجز بدوات
میسازد مکنون ضمیر منیر گردانیده می آید ایضاً نبض شناس بیماران علاج رس رنجوران حکیم صاحب
مهربان امیدگاه امیدواران مسیح زمان سلمه الله تعالی بعد ادای تحیت و ثنا مبرهن ضمیر منیر مستنیر گردانیده
می آید القاب شاعر سرور فتر سخنوران هنرپرور سلامت رقیمه معنی نگاران خلاصه نکته پروران
روزگار بزم افروز وصول گشت اگر آینده همبرین نسق بدو کلمه لطف افزا ضیافت طبع این سراپا
نیازمند میکرده باشند بعید از بزرگ منشی نخواهد بود زیاده چه تصدیع دهد القاب قاضی محکمه
شریعت اطهر بوجود کرامت مظهر آن مروج قوانین شریعت نبوی محی مراسم ملت مرتضوی سیر
و زینت پذیر باد پس از تبلیغ مراتب ضراعت و انکسار و تمهید قواعد خضوع و افتقار که شیوه فدویت
نهادان رسوخیت بنیاد است بعرض میرساند ایضاً شریعت پناه طریقت دستگاه سلمه الله
تعالی رقیمه بهجت ضمیمه آن شریعت پناه موصول شد بر حقائق مرقومه اطلاع دست داد آینده هم
تا حصول ملاقات جسمانی بتسطیر مفاوضات فرحت آیات محتوی بر اعلام کارفرمایش آن جواز سرور
و شادان داشتن سرور خاطر افزونست زیاده چه تصدیع دهد ایضاً تبارک و تعالی ذات عالی را
طراوت بخش گلشن شریعت و نضارت ده چمن معدلت کشاینده معاقد شرعی رانده حقائق دینی فاعده دان
طریق اسلام مربی خاص و عام حضرت قاضی جهور را بر صدر عدالت متمکن داشته سلامت باکرامت
دارد و بعد آداب مستمند بهیا معروض رای عدالت پیرای میگرداند القاب اهل نجوم مجمع کمالات
منبع معلومات کاشف دقائق مستند واقف حقائق بی ظهور صاحب مشفق خداوند خدایگان معدن
الطاف بیکران سلمه الله تعالی بعد گذارش مراتب نیازمندی و تقدیم مراسم مستمندی که مایه
سعادت و عقیدتمندیها است مشهود رای بیضا ضیا گردانیده می آید القاب درویش مخزن
اسرار الهی مطلع انوار نامتناهی حضرت شاه صاحب و قبله دام فیضه بعد تمهید مراتب عبودیت و انکسار
و آرزوی ادراک دولت ملازمت کیمیا خاصیت که خلاصه مطالب عظمی است مشهود رای زرین
و خاطر مهر گزین میگرداند ایضاً حقائق و معارف آگاه شریعت و طریقت دستگاه مستغرق بحر اسرار

ادراک دولت مواصلت سامی که زیاده از حد است مکشوف ضمیر عطوفت پذیر میگرداند ایضاً
اخوانصاحب قبلهٔ فیضرسان مظهر جود والاحسان سلمه الرحمان بعد تقدیم مراتب عبودیت و انکسار
و تمنای حصول استفادهٔ خدمت فیض موهبت معروض رای خورشید ضیا میگرداند القاب
برادر خرد برادر عزیز القدر عزیز از جان بعافیت باشند بعد اشتیاق ملاقات بهجت سمات
که مزیدی بران متصور نیست مکشوف خاطر عزیز باد ایضاً برادر بجان برابر بلکه از جان بهتر
محمد عابد حفظه الله تعالی بعد شوق ملاقات بهجت آیات مطالعه نمایند القاب چچا عموصاحب
قبلهٔ خداوند خدایگان مصدر جود والاحسان سلمه الله تعالی بعد ادای آداب تسلیمات که
شیوهٔ فدویان راسخ الاعتقاد است معروض رای فیض پیرای میگرداند القاب همشیرهٔ
کلان همشیره صاحبه مشفقه مکرمه معظمه که اسم او در پردهٔ عصمت است سلامت نمیقهٔ
شفقت وثیقهٔ ورود کرامت فرمود ترصد که همواره بترقیم و ترسیل صحیفهٔ شریفه شادان و فرحان
میفرموده باشند که تسکین خاطر از انست القاب همشیرهٔ خرد عصمت پناه عفت
دستگاه همشیرهٔ عزیزه حفظها الله بوصول مکاتبهٔ مسرت افزا فرحتهای گوناگون حاصل گشت
لازم که همواره بترسیل فرحت نامجات مع چگونگی حالات مسرور میساخته باشند که هر آئینه خوشی خاطر
همدرین متصور است زیاده چه برطراز ایضاً همشیرهٔ عزیزهٔ محله نشین پردهٔ گزین عصمت سلامت
بعد اظهار مراتب انس آنکه القاب اهلیه اهلخانه باول یگانه در حفظ و امان ایزد منان باشند
خط مرسله رسید حقایق مندرجه معلوم گردید میباید که پیوسته بتحریر حالات آنجا مطمئن نموده باشند
که دلجمعها حاصل میشده باشند زیاده چه نگارش رود القاب شوهر از طرف اهلیه صاحب خانه
محرم اسرار سرتاج افتخار من بذ الله تعالی مقالات تمنای استفادهٔ خدمت والا بیرون از
حد دانسته بعرض مطالب می پردازد ایضاً صاحب سرتاج من سلمه الله تعالی بعد آداب که
شایان مراتب است عرض مینماید ایضاً مصباح شبستان محرمی مفتاح ابواب همدمی واقف اسرار
نهانی محرم اطوار دل و جانی تکیه گاه مرادات برآرندهٔ حاجات خداوند مالک کاشانه سلامت بعد
آرزوی حصول اتصال بهجت اشتمال ابراز ضمیر لطف تاثیر میگرداند القاب اهلخانه جلیس
خلوت خانه خرمی انیس عزلت بیغمی محرم اسرار و واقف اطوار اهلخانه ناظم کاشانه معلوم نمایند بعد تحریر

واقفان آن پوشیده و پنهان نخواهد بود القاب عالم واقف حقائق علوم و کاشف دقائق
علم و معلوم حضرت مولوی صاحب سلمه الله تعالی بعد اهدای گلدسته بندگی و اتحاف غنچهای
پرستندگی معروض میدارد القاب سپاهی شجاعت و تهور پناه فلانی حفظه عرضی مرسله
رسید و بنظر گذشت کاشف ملتمسات گشت میباید که همواره بتسطیر چگونگی حالات آنجا مطلع
می نموده باشند زیاده چه القاب پدر رسایه بلند پایه صاحب قبله خداوند خداگان
ظل ظلیل رحمت ایزد سبحان حضرت ولی نعمی صاحب بر سر فرزندان مخلد و مستدام باد فدوی فلانی
آداب و تسلیمات فدویانه و کورنشات معتقدانه بجا آورده معروض میدارد القاب دیگر ملجای
فرزندان و معاذ نیازمندان صاحب و قبله خداوند یعقوب زمان ابی عطائی ولی نعمی دام اقباله بعد
ادای آداب فرزندی و گذارش قواعد عقیدتمندی معروض بموقف اقبال بلیغ اجلال میرساند
ایضا قبله صوری و معنوی کعبه ظاهری و باطنی حضرت ولی نعمی صاحب مدظله العالی فدوی فلانی
بعد ادای آداب و تسلیمات فراوان و کورنشات بی پایان معروض رای مهر انجلای میگرداند
القاب پسر سرمایه تجارت عمر زندگانی و عصای هنگام پیری و ناتوانی زاد عمره ایضا برخوردار
نور الابصار فرخنده اطوار سعادت آثار طول عمره ایضا نور البصر لخت جگر قرة العین فلانی
در حمایت ایزدی بوده شادکام باشند بعد ادعیه وافیه که دوام ورد زبان است مکشوف
خاطر عزیز باد ایضا برخوردار نور الابصار فلانی زاد عمره و قدره پس از دعای طول عمر و حیات مطلع
نمایند ایضا برخوردار سعادت اطوار طول عمره و قدره بعد دعوات مزید حیات و ترقی درجات واضح باد
القاب مادر رسایه عاطفت پیرایه والده صاحبه مشفقه مکرمه بر تارک فرزندان مخلد و مستدام
باد جبین فدویت را بگلگونه آداب و تسلیمات نورآگین ساخته معروض میدارد ایضا والد صاحب
خداوند خدایگانه مدظلها العالی گلهای کورنش و تسلیمات را زیب سر تفاخر ساخته معروض عالیجناب
میدارد ایضا مخدره عفت مستوره سرادق عصمت والده صاحبه قبله گاهی خداوندی
پرورش فرمای فرزندان ظل گستر فرق نیازمندان مریم زمان مدالله ظلها جبین فرزندی بخاک
ارادتمندی نورآگین ساخته ملتمس بدروه آنجناب فیض آب میگرداند القاب برادر کلان
اخوی صاحب مشفق مهربان امیدگاه برادران سلامت بعد اظهار مراتب نیازمندی و تمنای

رفتی صیغهٔ ماضی مشروط دوم با کلمهٔ می میرفت صیغهٔ ماضی موهوم رفته باشد صیغهٔ حال میرود
صیغهٔ استقبال خواهد رفت صیغهٔ مضارع رود صیغهٔ دوام استمرار میرفته باشد صیغهٔ امر حاضر برو
صیغهٔ نهی حاضر مرو صیغهٔ اسم فاعل رونده مفعول درین صیغها نیست بعد گردان هر تصریف الفاظ کلمات مناسب
را که شامل هر صیغه خواهند بکنند و ترتیب گردان کردن او اینست چنانچه از انجا رفت از اینجا رفت
در انجا رفت در اینجا رفت اگر رفت چرا رفت چگونه رفت آن رفت این رفت آنکس رفت اینکس رفت
کجا رفت کی رفت از کجا رفت خود رفت الحال رفته بود دیروز رفته بود دیشب رفته بود پریروز
رفته بود پریشب خواهد رفت فردا خواهد رفت پس فردا میرفت نیمروزه رفته باشد در نیمروز رفت در
نیم شب رفته است تا شام رفت تا صبح رفته بود همان رفت همین رفت چنان رفت چنین رفت در حجره رفت
در صحن رفت در بیت الخلا رفت در بازار رفت در باغ رفت در والان رفت بر بام رفت بر بالاخانه رفت
بر فرش رفت برای خوردن رفت برای غسل کردن رفت علی هذا القیاس و بر مصادر الشمول
همین کلمات که بالا مرقوم گشته گردان کنانند و بطور مرقوم الصدر یک یک صیغهٔ از هر تصریف بطوریکه
قلمی نموده شد از مبتدی استخراج کنانند و جمیع الفاظ مرقوم الصدر را با دیگر افعال بطور مثال مذکور از مبتدی
بگویانند تا به آوردن تصاریف از مصادر و بشامل نمودن این الفاظ قدرت یابد **باب چهارم**
در آداب القاب بر رای دانشوران خردپرور و خردپروران دانشور پوشیده نیست که القاب
بروزمره مرسلان عبارت از انست که شخصی مکتوب الیه را بوصفی یاد کند که آن وصف کمال منصب
و پیشهٔ او لائق مرتبهٔ او باشد چنانچه کمال عالم مراتب شریعت و طریقت و کمال سپاهی اوصاف شجاعت
و تهور و رتبهٔ پدر قبلهٔ و کعبهٔ و رتبهٔ پسر برخوردار بودن و سعادتمند علی هذا القیاس آداب عبارتست
از حد نگاهداشتن یعنی سررشتهٔ حفظ مراتب اعلی و اوسط و ادنی از دست نرود اینهمه در مقام خود ها
خواهد آمد درینصورت اگر سخن پروران بران آیند ممکن است که القاب بمضمون نوازش قوت بفعل آرد
لیکن چون غرض بکارست و رواج القاب جدید پیش القاب قدیم دور از رسمیات اهل روزگار
معهذا در قوانین پیشین که از فیض بزرگان کرامت نشان صورت ظهور پذیرفته و انچه باید در
آنها موجود و خل بجا خلاف آئین او بست نظر باینهمه مراتب بهمان القاب سابقه و آداب پیشین
در ساخته بتحریر پرداخته و در بعضی جا که ضرور افتاده خود تصنیف کرده داخل آن نموده چنانچه

اکتفا نموده میشود یعنی جمیع تصاریف همبرین قیاس کنند ای بر هر فعلیکه حرف نون آرند صیغه
نفی گردد نیامد نیامدند نیامدی نیامدید نیامدم نیامدیم بعد تشریح صیغها و گردان بعضی الفاظ و کلماتست
که در هر صیغه که شامل شوند معانی متغایره و مضامین مختلفه بموجب غرض تقریر و تحریر از آن حاصل آید

اول بیان کلماتیکه گردان آن هم بطور مذکور میشود و هر یکی ازین الفاظها که بیان میشوند مخصوص برای
یک زمانه معین است الفاظ مخصوص برای بنای ماضی قریب یافته است ندای ایدام ایم ایضاً
الفاظ دیگر که از افعال متعدی تعلق دارد شد شدند شدی شدید شدم شدیم الفاظ مخصوص برای بنای
ماضی بعید بود بودند بودی بودید بودم بودیم کلمات اثبات که بزمانه حال تعلق دارد هستند
هستی هستید هستم هستیم الفاظ مخصوص برای بنای صیغهای استقبال خواهد خواهند خواهی
خواهید خواهم خواهیم الفاظ مخصوص برای بنای ماضی استمراری باشد باشند باشی باشید باشم باشیم
صیغهای امر غائب شود شوند شوی شوید شوم شویم بیان کلمات متفرقه از آر گر اگر بر بر ترا چرا چگونه
چه چیست چند چندان چندین چنین آن اینکه آنها اینها او اوشان ایشان آن این از آنها
ازینها از او شان از ایشان اینجا آنجا ازینجا از آنجا کجا کی از کجا کس شان خود اینکس آنکس من
با تو شما هرگاه ناگاه لابد بآن اکنون حال اندیون دهنوز باز هرگز هرآئینه ضرور اهم الامگر زنهار و گرنه اگرچه هرچند
لکن فاما فکیف امید بیم رجا ترصد ترقب توقع لازم مستلزم قدغن تاکید تقیید زود چون سبق اینهمه معلوم
و بیان بمبتدی داده آید بموجب همان گردان باید کنانید و الفاظ متصرفه را شامل نموده از مبتدی
پرسند تا او آشنای ترکیب الفاظ مفرده شده بمعانی و عبارت قدرت یابد و آن اینست از رفتن صیغه
ماضی قریب رفته است صیغه ماضی بعید رفته بود صیغه ماضی استمراری میرفت صیغه ماضی مشروط بیای استمراری

تصریف یک مصدر مفصلاً بقلم می آید دیگر تصاریف تمامی مصادر را بهمین طریق از مبتدیان

استخراج کنانند تصریف افعال ماضی مطلق از آمدن و این ماضی را ماضی مجرد هم گویند آمد

آمدند آمدی آمدید آمدم آمدیم تصریف ماضی قریب آمده است آمده اند آمده اید

آمده ام آمده ایم تصریف ماضی بعید آمده بود آمده بودند آمده بودی آمده بودید آمده بودم

آمده بودیم تصریف ماضی ناتمام و این را استمراری نیز گویند می آمد می آمدند می آمدی

می آمدید می آمدم می آمدیم تصریف ماضی تمنائی و این را مشروط نیز گویند آمدی آمدندی

آمدمی تصریف ماضی احتمالی و این را موهوم نیز گویند آمده باشد آمده باشند آمده باشی

آمده باشید آمده باشم آمده باشیم تصریف حال می آید می آیند می آئی می آئید می آیم می آییم

تصریف استقبال خواهد آمد خواهند آمد خواهی آمد خواهید آمد خواهم آمد خواهیم آمد تصریف مضارع

آید آیند آئی آئید آیم آییم تصریف امر باید بیایند بیائی بیائید بیایم بیاییم تصریف نهی نباید

نیایند مبا مبائید نیایم نیاییم اسم فاعل آینده آیندگان آینده آینده اید آینده ام آینده

اسم مفعول آمده شده آمده شدگان آمده شده آمده شده گانند آمده شده گانم آمده شده گاییم

باید دانست که بمایه این تصاریف که بیان شد این را صرف کبیر می نامند و اگر یک یک صیغه اول

را صرف کلان

از سر هر تصریف گرفته جمع نمایند آنرا صرف صغیر می نامند صرف صغیر آمد آمده است آمده

می آمد آمدی آمده باشد می آید خواهد آمد آید بیا مبا آینده آمده شده در تصاریف نفی بر یک تصریف

شستن شاشیدن شنیدن شمیدن شگافتن شناختن شمردن شدن شوییدن شلیدن

باب الغین

شایستن شکیبیدن شکوخیدن شفتن شوریدن

باب الطاء

طپیدن طلبیدن طراویدن

غلطیدن غنودن غریدن غارتیدن

باب الفاء

فریفتن فهمیدن فزودن فروختن فرمودن فگندن فلجیدن

فرستادن فرسودن

باب الکاف

کوفتن کندیدن کاشتن کشادن گردن گشتن گسستن گوشیدن

کشیدن گسستن کافتن کاویدن کاهیدن کشودن کفیدن کندن

باب الکاف الفارسی

گفتن گریختن

گردیدن گردانیدن گزیدن گریستن گداختن گنجیدن گنجانیدن گذاشتن گذشتن گرانیدن گرفتن

گزاردن گزیدن گسادن گستردن گسستن گسیختن گشتن گماشتن گواریدن

باب اللام

لرزیدن لغزیدن لافیدن

لیسیدن لاییدن

باب المیم

مکیدن ماندن مالیدن مردن مانستن

باب النون

نهادن نوشیدن

نیوشیدن نوشتن نگریستن نکوهیدن نشستن نهفتن نویسانیدن نوشانیدن نواختن نالیدن

نوشتن نوردیدن نازیدن نامیدن نگاشتن نمودن

باب الواو

وزیدن ورزیدن وآخیدن

ورغلانیدن

باب الهاء

هشتن هلیدن هراسیدن

باب الیاء

یافتن یارستن یعد ازین

سوال علامت مصدر ترکیب شناخت آن چیست جواب لفظی که بعد آخر او دو نون باشد و در ترجمه از دوسے آن لفظ نا یافته شود مصدر است سوال در کون و فتن و شدن و دادن آن دو نون باشد میشود پس این الفاظ مصدر باشند جواب این الفاظ مصدر نیستند زیرا که نشدن و شدن و نا آنها مصدر است دوسرے آنها مشتق نیستند سوال مصدر چیست جواب مصدر چیست جواب ۲۴ مصدر بمعنی اسم و مصدر بمعنی حاصل مصدر از الفاظ مصدر است و این حاصل مصدر دو قسم است لهذا باشد مصدر نیست سوال در کلام انگلش علامت مصدر چیست جواب انگلش آن لفظ آخر او نا باشد و در ترجمه فارسی آن لفظ دن باشد و مصدر است مثل کھانا پینا وغیرہ کھانا دینا بعضی الفاظ مثل نا آنها بعینہ مشترک ہستند یعنی ترجمہ آنہا بعینہ دن نیست پس مصدر نباشد

پرستیدن پرداختن پرسیدن پرهیزیدن پژمردن پژوهیدن پرانیدن پوئیدن پسندیدن

پیمودن پیوستن **باب تا و فوقانی** تاختن تافتن تپیدن تراشیدن تراویدن ترسیدن

تفتن تفسیدن تنیدن توانستن **باب الجیم** جستن جستن جنگیدن جنبیدن جهانیدن جوئیدن

باب جیم فارسی چسپیدن چمیدن چریدن چکیدن چیدن چشیدن چریدن **باب الخاء**

خوردن خندیدن خواندن خاریدن خلیدن خرامیدن خائیدن خورانیدن خروشیدن خراشیدن

خواستن خوابیدن خوابانیدن خوشیدن خیسیدن خریدن خستن خفتن خموشیدن خمیدن خنبیدن

باب الدال دیدن داشتن دوختن دادن دویدن دزدیدن دزدیدن درخشیدن دمیدن دشیدن

درودن دوشیدن **باب الراء** رفتن رمیدن رسیدن رنجیدن رنجیدن رانیدن رفتن رقصیدن

رسانیدن رخشیدن رزیدن رشتن رهیدن رمیدن رسیدن **باب الزاء** زدودن زادن زیدن زلیدن زدن

زیستن زولیدن **باب السین المهمله** ساختن سنجیدن سائیدن سپردن ستیدن سفتن سوختن

سودن سرائیدن سکودن ستیزیدن سرشتن سنجیدن سگالیدن **باب الشین المعجمه** شگفتن شکستن

تعلق دارد که در بحث افعال بایان آنها لابد است چون ماضی زمانه گذشته و حال زمانه موجود و استقبال
زمانه آینده و امر حکم کاری و نهی منع از کاری و فاعل کننده کار و مفعول کرده شده و غائب پوشیده از
نظر و حاضر و مخاطب خطاب کننده شده و متکلم کلام کننده و مذکر مرد و مؤنث زن اثبات بودن چیزی
و نفی نبودن چیزی و برای اینهمه تصاریف و صیغها است اگر تمام آنرا مفصل با شرط و جزا و غیره مطالب
متعلقه نوشته آید طول عبارت میشود که یاد گرفتن آن بر مبتدیان دشوار و گران باشد و اگر جمله گذاشته شود
سبب ترک مطالب ضروری میشود بنا بر آن بطور اختصار درین مختصر نوشته شد که فائده تام دهد بعونه تعالی و توفیقه چون تمامی صیغها
از مصدر ساخته میشوند لهذا اولاً مصادر چند بقلم می آیند بعده طریقه تصاریف افعال بعده الفاظ دیگر مانند حروف شرط و جزا وغیره

آغاز مصادر به ترتیب حروف تهجی

باب الالف

آمدن آوردن آغازیدن آغشتن آفریدن آگاهیدن آلائیدن آمرزیدن آزردن آستردن

افراختن افراشتن افزودن افسردن افگندن انباردن انبودن انجامیدن انگاردن اندختن

انگاشتن افروختن آشامیدن آگندن ایستادن آزردن افشاندن افشردن افتادن آموختن آراستن

آمیختن آویختن آلودن آمودن آماسیدن اندیشیدن اندودن آنباشتن آسیختن

باب الباء

بردن بستن بخشیدن بوسیدن برآمدن برآوردن بودن بریدن برخاستن باختن باریدن

بوییدن بافیدن بافتن بالیدن بایستن برشتن برگشتن بجستن

باب با فارسی

پریدن پوشیدن پرانیدن پیدا شدن پیراستن پذیرفتن پروردن پالودن پیچیدن پائیدن

پرستیدن

اصل السوس تعناع رب السوس گلقند بهی دانه انار دانه بلیله زرد بلیله سیاه کلتهی بلیله

پرسیاوشان تمر هندی آمله زنجبیل سنگپستان سپستان مغز فلوس بنفشه عناب تخم خیارین گل سرخ

سنای مکی طباشیر زیره سفید زیره سیاه **فصل سی و دوم** در اسامی بعض اشیای ضروری زمینی گل خاک

گرد کلوخ خشت کوه سنگ حجر جواهر شبه الماس یاقوت لعل زمرد نقره سیم فضه مس روئین آهن

درست طلا زر روپیه مبلغ مرادی تنکه فلوس حصاة سنگریزه خرمهره **فصل سی و سوم** در اسامی

خلقت آتشی آتش نار دخان دود شرار شرر شعله زبانه زغال انگشت خاکستر سمندر جن پری

فصل سی و چهارم در اسامی خلقت آبی و آلات که از و تعلق دارد آب باران باران مطر

منبع ابر سحاب برق بحر دریا یم عمان گرداب ورطه طلع جوی رود تالاب لجه ساحل کنار چاه

چهچه حوض برکه نهر کوثر پارگین جزیره شبنم برف قطره سیل سیلاب ولاب تگرگ ژاله صدف گل لاله

وحل خلاب جلبه حباب پشیزه خرمهره مروارید در لولو لالا لالی گوهر کشتی سفینه فلک **باب سوم** در بیان

قوانین علم صرف و براوردن صیغهای از مصادر و گردان و اوزان آنها باید دانست که بافعال چند چیز

ضرب بندوق ضرب توپ رهکله ضرب جزائر و مانند آن منزل عراده **فصل سی ام** در اسمای آلات و اوزارات

سلاح و شکار و غیره خنجر دشنه شمشیر حسام تیغ سیف صمصام ذوالفقار علم نیزه تفنگ گرز سنان کمان

قوس تیر خدنگ پیکان سپر مجنه جنه جوشن خفتان زره خود ترک ناچخ تازیانه مقرعه قربان چوبدستی

پیش قبض **فصل سی و یکم** در اسمای گلشن و جنس نبات و اشجار میوه و ترکاری و غیره بوستان

گلستان حدیقه روضه گلزار ریاض چمنستان لاله زار چمن خیابان سبزه مرغزار دوحه درخت شجر نخل گلبن نهال

سرو شمشاد اصل اصول بیخ فرع برگ تنه تخم ریشه شگوفه غنچه ازهار خار گل بر ثمر پژمرده چوب مغیلان درخت ارزان

جامون خرمار طب انبه نیشکر کاه گیاه علف گل مصفر اسمای میوه جات خرمار طب نارجیل انگور انار

ناسپاتی انجیر کشمش مویز بادام کدو خربزه بادنجان تربز هندوانه زردک ترب شلغم سبزه اسفاناخ کرم

حلبه بقل اسمای مصالح پیاز بصل زردچوب سیر کشنیز قاقله کبار قاقله صغار قرنفل فلفل

دارچینی فلفل دراز انگوزه اسمای چند ادویه که معروفست شربت انار شربت دوفار روغن بادام اجمود

نانخواه خار خسک عسل انگبین شهد سکنجبین جوز بوا کاسنی بید انجیر عنب الثعلب نکو بادیان خردل

گوکهرو

روغن زرد روغن سیاه روغن تلخ نمکین شیرین ترش شور رانگبین شهد عسل چاشنی دار

خایه تلخ **فصل بست و ششم** در اسامی آلات تحریر و غیره لوح قلم خامه کلک کاغذ قرطاس

مداد سیاهی شنگرف کارد قلمتراش گزلک خایسک درفش سوزن درعه تبر تیشه سندان شانه

اره رنده برمه کسی درج سبحه مقراض نقاره کوس دهل خمک طبلک **فصل بست و هفتم** در اسامی

متفرقات طناب رسن عروه حبل مسمار میخ چراغ مصباح فتیله شمع مشعل کلید مفتاح

قفل عرآوه غربال پرویزان آسیا باد کش باد بیزن ماکیان پرند دیگدان اجاغ کانون گز غا

زنجیر قلبه جوالدوز دوک قنطار جوال خردار خیلک جاروب پاچک دستی پاچک صحرائی کفچه میزان پله شاهین ولو

هاون دسته دیگ کلند اشتمالک دار قفس گردون بلچه مشک خیک مشکیزه فلاخن منجنیق مجمر منقل قلیان

جرس ناقوس جلاجل غله افشان باد پاموچک موچین **فصل بست و هشتم** در اسامی ظروف

وغیره خم اوندخوان سبو مرجل طشت سبوچه کاسه پیاله سبد صراحی ساغر جام پیمانه کیل لگن گلاب پاش

فصل بست و نهم در اسامی بعضی زیوره که متعارست و رسک زنجیر فیل قطار شتر قبضه کمان قبضه شمشیر

اسم دیگر که برای اهی مخصوص کرده اند

حنا زیور پیرایه حلیه حلقه بینی گوشواره مرسله بازو بند انگشتری خاتم قص خلخال سکل تنگوله جاغره

اسمای پوشاک وغیره

کسوت پوشش لباس تشریف خلعت جامه دستار شرپچ عمامه تاج دستار

افسر کلاه خرقه قبا عبا دلق گول گریبان جیب آستین دامن کمربند ازار بند زنار چادر پرند شلوار پایجامه

سراویل تبه بند پارچه کرباس تنک غفص باریک شفاف گلیم پاپوش کفش نعلین چوبی قبقاب

اسمای پارچه ابریشمی وغیره

خراطلس مشروع بافته حریر پرنیان کتان ریشم ابریشم سقرلات مجلوج

قطن پنبه پلاس چرم پوستین

اسمای رنگ

رنگ لون سرخ احمر سبز اخضر خضرا اصفر سپید ابیض

بیاض سیاه اسود سیه سواد کبود صفرت اصفر زرد زرد زریر قرمزی

فصل بست و چهارم در اسمای غلات که جنس

غوردنی هستند گندم قمیح حنطه برنج نخود حمص شالی شلوک ماش باجره جاورس طحف چوندری جبت

عدس کرسنه مشنگ ماش زغیر کال ارزن قسمام کنجد سمسم کودرم شاماخ معصفر حسکدانه پنبه دانه

سرشف تره ارد جو شعیر سبوس نخاله

فصل بست و پنجم در اسمای طعام وغیره

طعام نان شیر

لبن جغرات دوغ قیماق مزوره مالیده چنگاله لقمه نبات شکر تری شکر سفید شکر سرخ قند سیاه

دیوان منشی بخشی قانونگوی باغبان کدبور سفید باف نور باف صراف نساج نداف حلاج

عطار رو غنگر زرگر درودگر نجار معمار خراطی حجام آهنگر گازر فصاد خیاط تیرگر کمان گر صیقلگر چونه گر

کلال خشت پزی فروش چوبی فروش شیشه گر ماهی گیر ملاح بزاز رنگر زخیمه دوز گلخن افروز

چرم دوز شتربان ساربان قصاب تنبولی سنگ تراش حکاک سکاک مطرب مغنی طباخ

نان پز زاوکش بداد ساز کاغذی **فصل بست و یکم** در اسمای اقربا قریب تبار دودمان خاندان

خانمان خسر خوشدامن خشوی خسر پوره خویش مادر والده پدر قبله گاه اب ابو الاخ اخ اخی

اخوان برادر برادرزاده دختر صبیه بنت پسر فرزند خلف ابن متبنی همشیر زاده خواهر زاده نبیسه

جد جده جد فاسد جده فاسده شوی شوهر صاحب خانه کلخانه گیلن ستیه ایور ایور زن صفره

اباغ رود خازنه همزلف همسلک یزنه برادر نسبتی ام رضاعی تغا عم عمه خال خاله **فصل بست و دوم**

در اسمای شادی شادی تولد فرزند شادی طوی شادی بسم الله شادی مکتب شادی نسبت شادی کار خیر شادی

کتخدائی **فصل بست و سوم** در اسامی اشیای آرایش بدنی از زیور وغیره سرمه توتیا دوده غازه گلگون

هشتاد و یک هشتاد و دو هشتاد و سه هشتاد و چهار هشتاد و پنج هشتاد و شش هشتاد و هفت هشتاد و هشت

هشتاد و نه نود نود و یک نود و دو نود و سه نود و چهار نود و پنج نود و شش نود و هفت نود و هشت نود و نه

صد هزار لکهه لکهان اعداد عربی و احد اثنان ثلثه اربعه خمسه ستهه سبعه ثمان تسع عشر

عشرین ثلثین اربعین خمسین ستین سبعین ثمانین تسعین مائه الف چند چندین چندان

بسیار کثیر فراوان افزون زیاده بیش تمام جمله همه که اندک نیم انبوه ازدحام گروه هجوم طائفه جماعه

فوج لشکر جنود عسکر عساکر ضعیف ناتوان پیر شیخ برنا جوان شباب عصر کلان همسر برادر اولی شهنشاه

پادشاه شاه سلطان ملک شه خاقان تاجدار اندار سالار شهریار تاجور کشورستان فرزند نایب

منیب امیر الامرا بخشی الممالک صدر الصدور ناظر شحنه کوتوال خواجه مولی مولی بنده غلام

کنیز کنیزک خاتون دانا بینا کور اعمی نابینا اصم ابکم گنگ لنگ شل کال دستگیر مجبوس تشنه گرسنه

گدا فصل بستم در اسمای قومها و اهل حرفه کاروان بازارگان میر سید شیخ مغل مرزا

افغان زنار دار باد فروش بقال میوه فروش تره فروش سبزه فروش معلم حکیم طبیب

تفاوت فاصله دور نزدیک عقرب کرده میل فرسنگ افسانه حکایت جنگ جدل حرب

محاربت دار گیر رزم مبارزت پیکار کارزار قتال مقاتله نادر دعوی خرخشه هزیمت شکست فرار

صلح انفصال آزرم آشتی فصل نود و هم در تعداد شمار یک دو سه چهار پنج شش هفت

هشت نه ده یازده دوازده سیزده چهارده پانزده شانزده هفده هجده نوزده بیست بیست و یک

بیست و دو بیست و سه بیست و چهار بیست و پنج بیست و شش بیست و هفت بیست و هشت بیست و نه سی

سی و یک سی و دو سی و سه سی و چهار سی و پنج سی و شش سی و هفت سی و هشت سی و نه چهل چهل و یک چهل و دو چهل و سه

چهل و چهار چهل و پنج چهل و شش چهل و هفت چهل و هشت چهل و نه پنجاه پنجاه و یک پنجاه و دو پنجاه و سه

پنجاه و چهار پنجاه و پنج پنجاه و شش پنجاه و هفت پنجاه و هشت پنجاه و نه شصت شصت و یک

شصت و دو شصت و سه شصت و چهار شصت و پنج شصت و شش

شصت و هفت شصت و هشت شصت و نه هفتاد هفتاد و یک هفتاد و دو هفتاد و سه

هفتاد و چهار هفتاد و پنج هفتاد و شش هفتاد و هفت هفتاد و هشت هفتاد و نه هشتاد

شجاعت تهور جلادت تجلد قناعت صبر طاعت غفلت عطلت هوا هوس حرص حسد کینه

عداوت عناد حقد غبطه تعرض الطاف اشفاق عنایت شفقت مهربانی نوازش تفقد دوستی

محبت مودت اتحاد وداد ولا خلت وفاق مهر اخلاق اخلاص اعتقاد اعتماد خشم غضب خوف هراس

ترس بیم عبرت باک یقین اعتبار گمان ملال آزردگی کلفت اندوه هم غم غرور نخوت تکبر خودبینی خودپرستی

سرکشی استکبار سرتابی سرتافت سرپیچی حمق ابلهی عجز الحاح لجاجت سماجت قول عهد پیمان قرار اقرار انکار عذر

اعتذار پیام پیغام سوال جواب دشنام تحسین آفرین حمد ثنا ستایش مدح نعت منقبت پند اندرز

نصیحت وعظ نصائح اغوا افسون جادو سحر مکر کید تزویر تدبیر علاج صواب دید آسان سهل دشوار مشکل

محال عجلت تعجیل توقف اهمال تعلل تهاون تغافل دیر تاخیر درنگ شکایت زود شتاب تاکید تقید دغن

فائده سود نفع منافع زیاده خسارت ضرر حاصل محصول خراج آمدنی دخل جزیه یغما غنیمت خزینه دفینه

گنج انبار خرمن بسیار بهار رخت بضاعت سامان کرایه گرو رهن نقد نسیه قرض سود قرض حسنه مصادره

تاوان جرمانه نرخ قیمت تخمینه نمونه وزن سنگ گران سبک ارزان سیر من منوان فرق

قهقهه غمزه ایما مزه ناز پرتو کرشمه عشوه انداز طراز اثر عطسه آروغ خشافاژه تثاوب

خمیازه تمطی پکهک فواق قشعریره غلغه غثیان تلمه خال ثولول آزغ دنبل فندار و تجاله آبله

اسمای بعض اشیائیکه از اجسام انسان وحیوان می برآید غائط براز کمیز بول

حدث ضراط گوز پشک زبل سرگین میل چرک **فصل هجدهم** در بعضی حالات اهل مهوات

ومقدمات کائنات خوشی خرمی بشاشت نشاط انبساط فرحت راحت طرب

سرور مسرت افتراح انشراح ارتیاح خرسندی بهجت تفریح تنشیط شادمانی

بهجت بشارت مژده نوید مبارکی فرخی فرخندگی میمنت جمعیت فراغت حشمت شوکت

سطوت شکوه قدر منزلت ابهت مرتبت رفعت کمنت اقبال اجلال مکرمت عزت

شرف طمانینت ملاحت صباحت وجاهت اطلاع هدایت اهتدا ارادت اراده عزم

قصد اجازت حکم فرمان اسرار استهدا خاموشی راستی ناراستی دروغ باطل کذب

کاذب افترا بهتان فسق فجور فیض شکرم سخاوت بخشش عدل حکمت عفت عدالت

حلقه گوش صماخ حماخ سبلی گلونای حلق حلقوم کارنگ مری عنق سبلت بروت لحیه

ریش محاسن فقار شفت لب دهان دهن زبان لسان زنخ زنخدان غبغب کتف

دوش قلة الکتف ساعد زند اعلی زند اسفل ید دست کف دست ابط بغل بر آغوش

کنار پشت انگشت انامل اصبع نر انگشت سبابه وسطی خنصر بنصر ظفر ناخن ترقوه ترقوتین سینه

صدر پستان ثدی قص ظهر فقر ضلع جنب پهلو شکم ناف کمر میانه میان شش ریه قلب دل

ضمیر مرارة تلخه کبد جگر طحال سپرز معده فم معده امعا روده حمل آورده اشکنبه گلیه گرده غشا

مثانه عجانه عصعص ساق سرین کفلگاه ران فخذ زانو کعب شتالنگ قدم پاشنه پای کف پای

پشت پای **فصل هفتدهم** در اسمای بعضی چیزها که از اجسام اهل عالم تعلق دارد سمیع سماعت

سامعه بصیر بصارت باصره ذوق ذائقه لمس لامسه شامه خطر فکر ذکر خیال وهم قیاس مخاطب

نفث ریق بزاق آواز ندا بانگ صوت اصوات صدا لحن الحان فصاحت بلاغت

وقاحت حواس هوش ادراک خرد عقل دانش بینش منظر نگاه تبسم خنده

صلصل قاز فاخته خفاش شبپر شبپرک سیمرغ باز شهباز جره شاهین قمری شکره بحری

بوتیمار زاغ کلاغ غراب زغن غلیواز خاد بوم چغد ملخ مگس ذباب پشه مور مورچه لال مینا شارک

کرم شب تاب کیک **فصل پانزدهم** در اسمای جانوران آبی ماهی سمک حوت غول صدف

سرطان کشف باخه سنگ پشت نهنگ مگرز لوز لوچه **فصل شانزدهم** در اعضا و اجزای انسان

و حیوان وجود جسم تن بدن کالبد قالب اندام قد قامت بالا جان روح ارواح لحم گوشت شحم پیه چربی

پوست دم خون رگ شهرگ شریان ماسار یقا باسلیق عظام استخوان غضروف عصب عضله پی

لیف شعر موی کاکل جعد کلاله زلف جمجمه قحف کاچک اس فرق سر تارک یافوخ کام نخاع

مغز لحیه اعلی لحیه اسفل فک دندان سن اسنان ضرس ناب لثه بشاک طلازه لهات روی خد عذار

رخساره عارض رخ چهره گله ناصیه پیشانی جبین سیمای جبهه صدغ شقیقه ابرو مژگان مژه

دیده چشم عین عینین مردم مردمک سواد چشم بیاض چشم ملتحمه قرحه عنبه عنکبوتیه مشیمه شبکیه مقلیه

جلیدیه زجاجیه انف بینی پره بینی دیوار بینی منخرین اذن گوش زرمه گوش بناگوش ظاهر گوش

لامکان سدرة المنتهی کرسی بهشت جنت فردوس عدن ارم نعیم دار القرار روضه رضوان

دار السلام اعراف اسمای دوزخ جهنم جحیم هاویه سقر نار دوزخ دار البوار اسفل السافلین

جحیم زمهریر اسمای فرشتگان مع اوصاف که با اوشان تعلق دارد فرشته ملک ملائک

روحانی قدوس سبوحی کروبی جبرئیل میکائیل اسرافیل عزرائیل اسمای انهار جنت کوثر سلسبیل

تسنیم ماء معین اسمای مقامات ناسوت ملکوت جبروت لاهوت هاهوت اسمای انجم

آفتاب خورشید خور مهر هور شمس مه ماهتاب قمر بدر هلال نجم اختر کوکب عطارد دبیر ناهید چرخ زهره

زهره مریخ بهرام مشتری برجیس زحل کیوان قطب سهیل پروین بنات النعش کهکشان فرقدان کوالب

فصل سیزدهم در اسمای بروج حمل ثور جوزا سرطان اسد سنبله میزان عقرب قوس جدی

دلو حوت

فصل چهاردهم در اسمای خلقت هوائی

هوا باد نسیم صبا صرصر سموم گرد باد

مرغ طائر پرنده هما هدهد قفس عنقا موسیقار کبک تذرو مرغابی دراج طاؤس مرغ خرد

کلنگ ماکیان گنجشک صعوه سهریه موسیچه کبوتر حمام بط سبزک عندلیب هزار هزار داستان طوطی

فصل هفتم در اسمای شهور قمری ماه شهر محرم الحرام صفر المظفر ربیع الاول ربیع الآخر

جمادی الاولی جمادی الآخره رجب المرجب شعبان المعظم رمضان المبارک شوال المکرم ذیقعده ذیحجه

فصل هشتم در اسمای شهور شمسی فروردی اردی بهشت خورداد تیر مرداد شهریور مهر آبان آذر دی

بهمن اسفندارمذ

فصل نهم در اسمای سنین و مدت و عرصه سال امسال و سیال سال آینده مدت مدام

دوام دائم دائما علی الدوام همیشه پیوسته مخلد مستدام همواره جاوید عرصه حال حالا بالفعل اکنون

ایدون هنوز جدید نو حادث ابداع اختراع حدوث ازل ابد روز شمار حشر محشر روز جزا قیامت باز گذشته

آینده

فصل دهم در اسمای موسمها صیف گرما تابستان سرما زمستان برسات بهار تشکال بهار

آینده

فصل یازدهم در اسمای خلقت عالم که آن بر چند وجه است سمائی هوائی ارضی ارضی

مهرگان خزان پیدایش آسمانی زمینی

آبی و ظاهر مخلوقات ارضی بر سه گونه جمادات و نباتات و حیوانات و اینهمه خالی از چهار عنصر نیست

و هر مخلوق را باعتبار غالبیت عنصری بآن نام نامند این اقسام هم بقلم می آید که بعضی مبتدی در فصول آن

بیادش آید

فصل دوازدهم در اسمای خلقت سمائی فلک گردون سپهر زمان آسمان سما چرخ عرش زرف

مذهب مذاهب رهگذر منفذ مثلث مخروطی مربع مخمس مسدس مسبع گرد مدور مستدیر بلند

باسق بالا پست زیر فرو نشیب پائین فرود فراز عوک مغاک غار کریوه منار گنبد هموار

ناهموار **فصل چهارم** اسمای جهات جهت سمت سوی طرف جانب جوانب صوب

شرق غرب مشرق مغرب جنوب شمال راست سوی کج کژ مقابل روبرو راست یمین میمنه چپ یسار

برابر پیش پس عقب قلب قبل سابق نخستین نخست بعد شجهت فوق تحت پائین بسیره

خلف قدام **فصل پنجم** در اسمای اوقات عهد وقت حین هنگام اوان زمانه دور دوران دهر

روزگار عصر یوم ایام لمحه لحظه ساعت طرفة العین آن پاس روز نهار شب لیل لیلة القدر

لیلة البدر شبگیر صبح بگاه سحر علی الصباح بامداد بامدادان شام مسا امروز دیروز پریروز

فردا پس فردا شبا شب امشب دیشب دوش پریشب تا پنج سلخ غره **فصل ششم**

در اسمای روزها شنبه یکشنبه دوشنبه سه شنبه چهارشنبه پنجشنبه جمعه آدینه هفته عشره

ایامهای عربی یوم السبت یوم الاحد یوم الاثنین یوم الثلثاء یوم الاربعاء یوم الخمیس یوم الجمعه

صوبه سرکار چکله بلده شهر پرگنه قصبه پته موضع قریه ده محله سواد نواح ضلع چراگاه

جولاگاه بارگاه خانقاه درگاه دربار حضور جناب بازار کارگاه دبستان او بستان

مکتب منزل مجلس بزم انجمن محفل مخیم خیمه چوبق حصار حصن باره قلعه معمور آباد آبادان

آبادی راغ ویران ویرانه خرابه صحرا دشت بیدا هامون بیشه بادیه بیابان وادی مغوله پرتیه

رمنه فصل سوم در اسمای قصر و اسباب و اشیا که بعمارت تعلق دارد مکان محل جای

بقعه امکنه ایوان کاخ قصر مشکوی ذروه کوشک شبستان خانه آشیانه کاشانه تاشانه آشیان

سرای عمارت تعمیر مسکن لانه بام طارم سقف کنگره محراب دیوار ستون ارکان در دروازه

در سر در حلقه غرفه دریچه تابدان سوراخ روشندان پرده سراپرده سراوقات سراوق

تتق جلباب کتم حجاب نقاب حجا آستان آستانه عتبه سده نردبان سلم میزاب آبریز

نقب باز بسیط فراخ ارچک پرچک آردوخت صحن ساحت میدان درون اندرون

بیرون بدر کنج زاویه گوشه کوی کوچه برزن طریق سبیل جاده طرق منهج شارع سکه راه مسلک

باب اول در اسمای الٰہی جلّت نعماؤہ اول آخر ظاہر باطن خالق رازق قادر

منعم ستار غفار منتقم کریم عظیم حاضر ناظر ناصر حافظ خبیر بصیر قدیر دافع البلیات علام الغیوب

مدرک حاکم خلاق فعال حکیم حلیم جہان آفرین جان بخش حی قیوم مرید آفرینندہ غفور

عفو عطوف رؤف لطیف ایزد یزدان سبحان اللہ آلہ ودود داور عادل رحمان جبار رحیم

قہار کبریا بیچون بیچرا سمیع واسع داور بیہمال ذوالجلال مسبب الاسباب مجیب الدعوات

واہب العطیات قاضی الحاجات رافع الدرجات کافی المہمات علیم علام عالم شافی رب

پروردگار الٰہی فتاح باب دوم در اسمای عالم و مواضع و اوقات و اشیای عالم مشتمل

سی و چہار فصل فصل اول در اسمای عالم جہان گیہان آفاق عالم کائنات تکوین کونات

موجودات مخلوقات دارین کونین نشاتین دنیا گیتی سپنجی سرای دار الفنا دار الانتقال

دار القلب دار فانی دار ناپایدار مزرع آخرت عقبی دار البقا عاقبت آخرت آخری خلق خلائق خلقت انام

بریہ برایا غیب شہادت فصل دوم در شرح اقالیم و مواضعات و قلعجات و حجرات اقلیم دیار کشور ملک

حاصل آید اولاً این را بیادش دهند بعده انشای مسیحی و انشای محمدی که از تالیف
والد مرحوم است و مضامین سلیس موجب رسم ابنای روزگار دارد اما پس انشای دلکشا
املاے این خوشه چین که فی الجمله مضامین دلنشین و هم قریب الفهم در انشای
تعلیم نمایند که هر آئینه این ترتیب فائده عجیب خواهد بخشید و شده شده بر خواندن انشای
معتبره استادان مثل تصانیف ملا ظهوری و طغرا و ابو الفضل و مانند آن قادر
خواهد گردانید بعون الله تعالی که قادر و توانا ست و قدرت همه در ظل قدرت اوست
گویا که آن کاخهای مخوولت را حرفی چند زر دبانی است بسند و دل پسند و درین
صورت اگر این معنی ترقیم و تعلیم این اوراق بدیده بزرگان پسندیده نماید گنجایش
دارد و الا آنچه دانا داند عین مصلحت و سراپا حکمت خواهد بود این عقیدت گزین
اول مرتبه باجتماع این نسخه بنظر سرسری پرداخته بود چون در دیده ابنای روزگار
این نسخه مفید و بکار آینده ملحوظ شد خصوصاً زیاده تر از همه مشفقی و مخلصی مظهر
خوبی های خفی و جلی میان ظهور علی صاحب سلمه الله تعالی موکد درستی این
کتاب شدند لهذا با وجود عدم فرصتی عما امکن هر چه ممکن و مهیا شد غنیمت انگاشته
نظر ثانی نموده مرتب ساخت سهو و خطا را از بزرگان امیدوار عفو و عطا است
معنی اکثر الفاظ بطور گفتگوی ابنای زمان و موجب تفهیم و فائده مبتدیان تعلیم
و ترقیم نموده اگر تعریف جوهر لغت و معانی لغوی بقلم آید بر اذهان صبیان دشوار
نماید آن را مقام دیگر ست که بطور فرهنگ نوشته میشود و این کتاب
مخصوص برای مبتدیان است نه برای منتهیان که باب لغت بسیار وسیع
و دراز ست چنانچه برهان و صراح و کشف اللغات و قاموس و رشیدی و جهانگیری
و دیگر کتابهای بسیار کلان و فرهنگهای بیشمار از و پر و مالا مالند باز بانتهایش نرسید و
تحصیل آن وقتی میشاید که قدرت آن در طالب علم پیدا آید و این حرفی چند برای آن قلم بند نموده
که ابنای روزگار این رساله را در وقت نیندازند تا از کار نرود و اهل روزگار کتب اسلاف را
مثل گلستان و بوستان از غایت طبع آزمائیهای خود نحوی خراب کرده اند تا این نسخه چه

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد از حمد خالق عالم و درود بر سرور بنی آدم صلی الله و آله و اهل بیته اجمعین الطیبین
الطاهرین میگوید بنده شاه محمد زاهدی ولد مسیح الزمان هانسوی خاک راه آل محمد رسول الله علیه و
آله الصلاة والسلام که اگرچه کثرت تصانیف اوستادان هنرپرور و بزرگان نیکو سیر کار بجای
رسانیده که تالیف و تدوین مردم خوشه چین احتیاجی نمانده فاما ترتیبی که بخاطر فاتر
این عاصی پر معاصی آمده برای فائده عوام بارقام آورده بمفید نامه موسوم ساخت تا مبتدیان
بزبان فارسی مهارتی حاصل نمایند و از روزمره ضروری بهره یافته این عاجز را بدعای خیر
یاد سازند بعون الله المستعان و در این نسخه افادت نصاب مرتب است بپنج باب
باب اول در اسمای الهی که اکثر در تحریر و تقریر اهل عالم می آید و فیض هر یکی ازین اسما
باب رحمت بروی عالم میکشاید باب دوم در اسمای عالم و مواضعات و اوقات و اشیای عالم
باب سوم در حرکات و سکنات و کارهای عالمیان و اوزان و گردان آنها که آنرا افعال
گویند بطریق آمد نامه باب چهارم در آداب و القاب برعایت مراتب علی و ادنی و
اوسط باب پنجم در رقعات و پروانجات و دیگر تمامی کواغذات ضروری هر قسم و قاعده
این نسخه متبرکه بنظر حقیر چنان نیکو می نماید که چون مبتدی را بر خواندن و آن یک نحو قوت و قدرتی

۲۱ باب ۳ در بیان قوانین علم صرف و بیان مصادر ضروری مرکب اشتقاق صیغها از مصادر گردان و بلوغ آنها متضمن رصد مصدر

۲۲ باب الالف مشتمل بر چهل مصدر۔
〃 باب الباء الفارسیه مشتمل بر بست و دو مصدر
۲۳ باب الجیم العربی مشتمل بر شش مصدر
〃 باب الخاء المعجمه مشتمل بر بست و یک مصدر
〃 باب الراء المهمله مشتمل بر هفده مصدر
〃 باب السین المهمله مشتمل بر چهارده مصدر
۲۴ باب الطاء الغیر المنقوطه مشتمل بر سه مصدر
〃 باب الفاء مشتمل بر نه مصدر۔
〃 باب الکاف الفارسی مشتمل بر بست و دو مصدر
〃 باب المیم مشتمل بر پنج مصدر۔
〃 باب الواو مشتمل بر چهار مصدر۔
〃 باب الیاء التحتانیه مشتمل بر دو مصدر
۲۴ باب الباء الموحده مشتمل بر بست مصدر۔
۲۴ باب التاء الفوقانیه مشتمل بر ده مصدر۔
〃 باب الجیم الفارسی مشتمل بر هفت مصدر۔
〃 باب الدال المهمله مشتمل بر دوازده مصدر۔
〃 باب الزاء المعجمه مشتمل بر هفت مصدر۔
〃 باب الشین المعجمه مشتمل بر هیجده مصدر۔
۲۴ باب الغین المعجمه مشتمل بر چهار مصدر۔
〃 باب الکاف العربی مشتمل بر شانزده مصدر۔
〃 باب اللام مشتمل بر پنج مصدر۔
〃 باب النون مشتمل بر هیجده مصدر۔
〃 باب الهاء مشتمل بر سه مصدر۔
۲۵ صرف کبیر یک مصدر لازمی

۲۷ باب ۴ در آداب و القاب خرد و بزرگ و مساوی تمام اقسام از زن و مرد و بهر کس که نگارش رود
۳۴ باب ۵ صاقسام رقعات و عرائض و پروانجات و رسید اشیاء و تمامی معاملات هرگونه مشتمل بر پنج فصل

〃 فصل اول در شکایت عدم ارسال خطوط و جواب آنها ۳۷
۵۳ فصل ۲ در طریق تحریر مبارک باد و هر نوع
فصل ۳ در تحریر پروانجات و شقوقات و عرضداشتها و غیره ۵۶
فصل ۴ در مفاوضات تعزیت هر قسم
۵۷ فصل ۵ در رقعات شوقیه و طلب اشیاء مختلفه و رسید اجناس و دیگر مطالب متفرقه۔

۶۱ خاتمه کتاب بدستور العمل دیوانی که منشیان و متصدیان را دانستن آنها لازم مشتمل بر پانزده آئین

تمت

فهرست مضامین مندرجه کتاب مفید نامه که مشتمل بر پنج باب و یک خاتمه است

صفحه	
۶	باب ۱ در اسمای الهی که در تحریر عبارت مضامین مختلفه بکار آید —
ایضاً	باب ۲ مشتمل بر اقسام لغات مختلف مع الفاظ و معانی متجانسه هر لغت و در آن سی و چهار فصل است

″	فصل ۱ در اسمای کونین —	۶	فصل ۲ در تشریح اسمای متعلقات عالم
۷	فصل ۳ در اسمای اشیائیکه بعمارت تعلق دارد	۸	فصل ۴ در اسمای جهات یعنی اطراف —
۸	فصل ۵ در اسمای اوقات —	″	فصل ۶ در اسمای ایام هفتگانه —
۹	فصل ۷ در اسمای شهور قمری که از عربی هم گویند	۹	فصل ۸ در اسمای شهور شمسی که از زبان فارسی تعلق دارد
″	فصل ۹ در اسمای سنین و مدت و متعلقات آنها	″	فصل ۱۰ در اسمای موسمهای مختلفه —
″	فصل ۱۱ در اسمای اقسام خلقت عالم	″	فصل ۱۲ در اسمای خلقت سماوی
۱۰	فصل ۱۳ در اسمای دوازده بروج	۱۰	فصل ۱۴ در اسمای خلقت هوائی و طیور
۱۱	فصل ۱۵ در اسمای جانوران آبی	۱۱	فصل ۱۶ در اسمای اجزا و اعضای انسان و حیوان
۱۲	فصل ۱۷ در اسمای چیزهائیکه از اجسام اهل عالم تعلق دارد	۱۳	فصل ۱۸ در اختلاف حالات و حرکات و مقدار کائنات
۱۵	فصل ۱۹ در شمار فارسی و عربی و هندسه و رقم وغیره	۱۶	فصل ۲۰ در اسمای قومها و اهل حرفه
۱۷	فصل ۲۱ در اسمای اقربا —	۱۷	فصل ۲۲ در اسمای شادیها —
″	فصل ۲۳ در اسمای اشیای آرایش بدنی از زیور وغیره	۱۸	فصل ۲۴ در اسمای غلات وغیره —
۱۸	فصل ۲۵ در اسمای طعام وغیره اشیای خوردنی	۱۹	فصل ۲۶ در اسمای آلات تحریر وغیره
۱۹	فصل ۲۷ در اسمای اشیائیکه بخانه داری کار آیند	″	فصل ۲۸ در اسمای ظروف آبی وغیره
″	فصل ۲۹ در لغات بعضی روزمره که بتقریب	۲۰	فصل ۳۰ در اسمای آلات و لوازمات سلاح و شکار وغیره
۲۰	فصل ۳۱ در اسمای گلشن و جنس نبات و اشجار وغیره	۲۱	فصل ۳۲ در اسمای بعضی اشیای ضروریات
۲۱	فصل ۳۳ در اسمای خلقت آتشی	″	فصل ۳۴ در اسمای خلقت آبی و آلات او

INDIAN INSTITUTE OXFORD

Mohfeed Ram

بعون صنّاع مکین و مکان بفضل خلّاق زمین و زمان نسخه

مفید نامه

در مطبع نامی گرامی منشی نولکشور به طبع مزین مقبول جهانیان شد

Ṣufīd-nāma

Muh. Zahidi

1884

49 D 113

[redacted]

Indian Institute, Oxford.

The Lucknow Sparks Library.
Presented
by
Munshi Newul Kishore.